

نشریه الکترونیکی نو قلم
سال اول / شماره اول

ماهنامه علمی - دینی نو قلم

ویژه حوزه‌های علمیه‌ی استان اصفهان

سال اول شماره اول

زیر نظر شورای سردبیری

ویراستار:

فریبرز راهدان

همکاران؛

حجت الاسلام والمسلمین ولی الله محبی، خیرالله رئیس‌یان،

مهدی حافظی

تهیه و نشر:

مرکز مطالعات اسلامی اصفهان وابسته به پژوهشگاه علوم و فرهنگ

اسلامی.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

شعبه اصفهان

مرکز مطالعات اسلامی

نشریه الکترونیکی نوقلم

سال اول / شماره اول

پست الکترونیکی noghalam24@yahoo.co

فهرست مطالب

- ۶----- اخلاق پیامبران در قرآن / مهدی حافظی
- ۲۵----- نگاهی به زندگی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وجیهه کاظمی
- ۴۳----- فریضه فراموش شده / رضا مؤذنی
- ۶۶----- انگیزه‌ی ازدواج / خانم علویان
- ۷۶----- نگاهی بر مسئله حجاب از منظر اسلام / روح الله مظاهری



مقدمه

تبيين و ترویج معارف و آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام و تعمیق ایمان و باور دینی در زمره‌ی مهم‌ترین مأموریت‌های نهاد پر برکت دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم بوده است. انجام این مأموریت از یک سو به منابع انسانی خلاق و دانشور متکی است؛ دانشورانی که در بستر علمی و معنوی حوزه‌های علمیه پرورش یافته و توانمندی‌های لازم برای ارایه‌ی روشمند معارف غنی اسلام را کسب کرده باشند، و از دیگر سو، نیازمند قالب‌ها و بسترها، یا به تعبیر دیگر حامل‌ها و رسانه‌هایی است که نقش واسط را در مخاطبت با علاقه‌مندان این معارف ایفا نمایند و پیام ارایه شده توسط حوزویان و مبلغان را در قالب و شکلی مناسب به دست آنان برسانند.

مرکز مطالعات اسلامی اصفهان در پیشینه‌ی فعالیت‌های خویش به هر دو محور پیش گفته اهتمام ویژه‌ای داشته که انتشار نشریه‌ی الکترونیکی «نوقلم» از آن جمله است.

«نوقلم» یک نشریه تخصصی نیست، بلکه یک حامل فرهنگی است که ضمن توجه به محتوا و مضمون مطالب در راستای تبیین و ترویج معارف اهل بیت علیهم‌السلام، به ارتقای توانمندی و مهارت طلاب و نویسندگان خود نیز می‌اندیشد و سعی دارد نشریه را به بستری برای کارورزی نوقلمان حوزوی تبدیل نماید. در همین راستا، نوشته‌ها و مطالب دریافتی را به ویرایش محتوایی و ادبی می‌سپارد و نتیجه‌ی اصلاح و ویرایش را نیز در اختیار نویسنده می‌گذارد تا بتواند در یک فرایند تعاملی با متخصصان نقاط قوت و

ضعف نوشته‌ی خویش را دریابد و مسیر مهارت افزایشی را در این میدان خطیر و پراهمیت با اطمینان بیشتری بییماید.

بی تردید، حضور این نشریه در فضای نشر الکترونیک فرصتی مغتنم برای ورود طلاب و فضلالی علاقه‌مند به حوزه تبلیغ مکتوب است و می‌تواند در تقویت بنیان‌های پژوهشی و توسعه و ارتقای مهارت‌های نوشتاری آنان مؤثر افتد؛ امری که در دروه‌ی نخست انتشار «نوقلم» تحقق یافته و به حضور تعدادی از طلاب حوزه علمیه اصفهان در حوزه نشر و تدوین مقاله و ... انجامیده است.

«نوقلم» با حضور و همراهی همدلان و عالمانه‌ی شما گرامیان چشم‌اندوزی روشن را فراروی خویش می‌بیند.

فریبرز راهدان مفرد

رئیس مرکز مطالعات اسلامی اصفهان

اخلاق پیامبران در قرآن

مهدی حافظی*

چکیده

از جمله موارد مورد تأیید کارشناسان امور تربیتی در فرایند رشد تربیتی، «الگو» و نقش آن در زندگی فرد است. الگوها فردی است که انسانی، خود آگاه یا نا خود آگاه، در صدد است با تأسی از او خود را به حد و مرز او برساند. معمولاً الگوها افرادی هستند که در مسیر نیل به اهداف تعیین شده توسط متربی در مسیر او قرار می گیرند و متربی با همسان سازی خود نسبت به او سعی می کند تا خود را به اهداف مورد نظر برساند. قرآن کریم که نسخه‌ی جامع تربیتی انسانی است پیامبران را به طور عموم و پیامبران اولوالعزم را به طور خاص به عنوان الگو معرفی کرده است تا انسان‌ها برای رسیدن به قرب الهی به آنان تأسی جویند.

در نوشتار پیش رو، فضایل برجسته‌ی اخلاقی پیامبرانی که قرآن کریم از آنها یاد کرده و قابلیت الگوگیری دارد به اختصار بیان شده است.

واژه‌های کلیدی

اسوه، الگوی تربیتی دینی، فضایل اخلاقی پیامبران، اخلاق پیامبران.

* - طلبه حوزه علمیه برادران.

تعریف اخلاق

در تعریف علم اخلاق بین عالمان اخلاق اسلامی اختلاف نظر است. با این وجود می‌توان جامع‌ترین تعریف را این‌گونه بیان داشت که علم اخلاق، علمی است که صفات نفسانی خوب و بد و اعمال و رفتار اختیاری متناسب با آنها را معرفی می‌کند و شیوه‌ی تحصیل صفات نفسانی خوب و انجام اعمال پسندیده و دوری از صفات نفسانی بد و اعمال ناپسند را نشان می‌دهد.^۱

چنان‌که در تعریف فوق ملاحظه می‌شود معرفی فضایل و شیوه‌ی کسب آنها از ارکان تعریف اخلاق است. در این بین، نقش الگوی اخلاقی - تربیتی چه در ناحیه‌ی معرفی و چه از جنبه‌ی شیوه‌ها و روش‌های تربیتی بسیار اساسی و بارز است. قرآن کریم به عنوان آخرین کتاب هدایت بشری، ضمن سفارش به تبعیت از الگوهای تربیتی، به معرفی آنها می‌پردازد.

در این باره، خداوند متعال در سوره‌ی انعام^۲ از پیامبران خود به عنوان کسانی که هدایت یافته‌اند و می‌توانند به عنوان الگو برای تمام رهپویان وصال قرار گیرند یاد می‌کند و می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ﴾؛ «آنها کسانی هستند که خداوند آنها را هدایت فرموده است؛ پس به هدایت آنها اقتدا نما.»

۱- شریفی، عنایت الله، اخلاق قرآنی، ص ۱۸.

۲- انعام/ ۸۲ - ۹۰.

اخلاق فردی انبیا در قرآن کریم

از یک منظر می توان اخلاق را به اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی تقسیم کرد. آنچه در این مکان به آن می پردازیم بررسی موارد برجسته ی اخلاق انبیای الهی در قرآن کریم از هر دو منظر است. در اخلاق فردی به روابط شخصی انسان با نفس خود و خالق خود پرداخته می شود. از این منظر انسان باید با توجه به سیره و روش الگوهای دینی که در قرآن معرفی شده اند این رابطه را اصلاح کرده و خود را با آن الگوها منطبق نماید. از دیگر سو هنگامی که انسان در درون جامعه اعم از خانواده، محیط کار و یا اجتماع قرار می گیرد نیز باید به اصول و قوانین اخلاقی پایبند باشد که رؤس آن در شیوه های انبیای الهی در قرآن تبیین شده است.

آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این که اخلاق فردی زیر بنای اخلاق اجتماعی است و در اغلب موارد هنگامی که انسان در مقام فردی به موازین اخلاقی بی توجه باشد، در هنگام حضور در جامعه نیز دچار مشکلات اخلاقی خواهد شد.

در قرآن کریم هریک از انبیا از یک یا چند بُعد اخلاقی معرفی شده اند که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- توبه ی آدم

﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ «آن گاه آدم کلماتی از پروردگارش فرا گرفت و [خداوند] بر او ببخشد؛ چه، توبه پذیر مهربان است.»^۱

۱- بقره/۳۷.

یکی از مهم‌ترین مراحل نیل به کمالات و اولین مرحله بعد از بیداری از خواب غفلت در راه رسیدن به قرب الهی، توبه است.

خواجه عبدالله انصاری در کتاب منازل السائرین که به مراحل وصول به مقام توحید و تقرب الهی می‌پردازد در این باره می‌نویسد:

«وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالِمُونَ فَأَسْقِطْ اسْمَ الظَّالِمِ عَنِ التَّائِبِ...»^۱

شارح محترم این کتاب، عبدالرزاق کاشانی، ترجمه عبارت خواجه و وجه بیان آن و نیز ارتباط سخن شارح ذکر شود. ارتباط این نقلقول با مطلب ذکر گردد. در معنای توبه می‌نویسد:

«فان التوبه هی الرجوع عن مخالفته حکم الحق الی موافقته»؛ «توبه

عبارت است از بازگشت از مخالفت با حکم حق تعالی به موافقت و تبعیت

از او.»^۲

بدین بیان، نقش توبه‌کنندگی به عنوان یکی از ارکان اصلی سیر الی الله در مسیر عملی یکی از انبیای خداوند مشهود و لازم الاتباع است.

دیگر صفات آدم

در قرآن و سخنان معصومان فضایل اخلاقی فراوانی برای آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر شده است مانند ویژگی‌های حیا، گریه، صبر، شکر و کم‌گویی که برای رعایت اختیار به ذکر دو روایت اکتفا می‌کنیم:

یکی از خصوصیات اخلاقی آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ سکوت همیشگی او بود. وقتی از سر سکوتش پرسیدند فرمود:

۱- انصاری، ابی اسماعیل عبدالله، شرح منازل السائرین، ص ۱۰۷.

۲- همان.

«خدا از من عهد گرفت و فرمود: کم حرف بزنید تا به جوالم برگردی.»

از جمله وصیت‌های حضرت آدم آن است که فرمود:

«در هر عملی که می‌خواهید انجام دهید تأمل کنید (شتاب نکنید). اگر من تأمل کرده بودم بر من وارد نمی‌شد آن مصیبتی که به آن دچار شدم (خروج از بهشت)»^۱

۲- انابه ابراهیم

﴿إِنِّ اِبْرَاهِیْمَ لَحَلِیْمٌ اَوْاهٌ مُنِیْبٌ﴾^۲

دومین خصوصیت اخلاق در سیر الی الله انابه است که از جمله فضایل اخلاقی حضرت ابراهیم است. در آیه‌ی شریفه‌ی مذکور خداوند در مقام توصیف آن حضرت می‌فرماید: همانا ابراهیم، بردبار، نرم دل و بازگشت کننده [به سوی خدا] بود. خداوند در قرآن کریم اهل ایمان را به انابه امر می‌فرماید و می‌گوید: ﴿وَ اَنِیْبُوا اِلَی رَبِّکُمْ﴾.

کمال الدین عبدالرزاق کاشانی در فرق بین توبه و انابه می‌گوید:

«الفرق بین التوبه و الانابه: ان التوبه رجوع عن مخالفة الی الموافقة و الانابه هی الرجوع الی الله تعالی فهو علی...»^۳؛ «توبه یعنی بازگشتن از مخالفت به سوی موافقت الهی و انابه به معنای رجوع به سوی خداوند است و نه لزوماً از حالت مخالفت، بلکه اصلاح اعمال و طاعات مانند قضای واجبات در پایین‌ترین مرتبه و استغفار از اطاعات در مراتب اعلای آن.»

در باره‌ی دیگر فضایل اخلاقی آن حضرت در عناوین دیگر سطوری خواهد آمد.

۱- یعقوبعلی، برجی، اخلاق پیامبران در قرآن، ص ۳۰.

۲- هود/۷۵.

۳- کاشانی، عبدالرزاق، شرح منازل السائرین، ص ۱۵۷.

۳- تذکر یونس

یکی از فضایل اخلاقی پیامبران الهی یاد همیشگی خداوند است. این عنوان را در یکی از اولیای الهی به نام یونس پیامبر می‌بینیم که قرآن کریم در شش سوره و یازده آیه به داستان آن حضرت پرداخته است. زمانی که ماهی، یونس را در کام خود فروبرد، خداوند به آن ماهی الهام فرمود که به یونس آسیبی نرساند. یونس در شکم ماهی که جای گرفت پنداشت از دنیا رفته است، اما وقتی اعضای بدنش را حرکت داد، دانست که زنده است. از این رو، به سجده افتاد و عرضه داشت:»

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾، ﴿فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجِّنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

خداوند می‌فرماید: اگر یونس ذکر و تسبیح خدا را نمی‌گفت تا قیامت در شکم ماهی می‌ماند.^۲

خداوند در پایان آیه می‌فرماید: «و این چنین مؤمنان را نجات می‌دهیم».

این آیه علاوه بر این که نشان می‌دهد راه رستگاری مؤمنان ذکر و یاد خدا است به نقش الگو بودن این پیامبر الهی نیز اشاره می‌کند. شارح کتاب منازل السائرین در باب ذکر و تذکر می‌نویسد:

«و ما يتذكر الامن ينيب» الایه و متذکر نمی‌گردد مگر کسی که انابه می‌کند. در این آیه شریفه تقدم انابه بر ذکر هویدا است. [شاهده بان التذکر لایكون الا بعد الانابه و ان الانابه بعد التوبه]^۳

۱- انبیاء/ ۸۷- ۸۸.

۲- صافات/ ۱۴۳.

۳- همان ص ۱۹۴.

۴- توکل هود

﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.^۱
 خداوند در این آیه از حضرت هود با فضیلت توکل یاد می‌فرماید. هنگامی که در راه پر تلاطم مبارزه با شرک و بت پرستی، مشرکان او را تهدید به قتل و شکنجه کردند به آنها فرمود: ﴿فَيَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ﴾؛ «پس همگی در حق من هر کید و مکرری دارید به کار برید و مهلتم مدهید [اما بدانید کاری از شما ساخته نیست.]». در ادامه، حضرت هود به سر شهادت و شجاعت شگفت‌انگیز خود اشاره کرده، در پاسخ آنان که می‌گفتند دلیل روشنی برای اثبات ادعای خود نداری، به یکی از ارزش‌های انسانی اشاره می‌کند که منشأ آرامش و قوت قلب او شده و او را با همه‌ی تنهایی‌اش در مقابل قومی آن‌چنان مغرور و قدرتمند عزیز و غنی ساخته بود:

«من بر خداوند، پروردگارم که پرودگار شما نیز هست توکل کرده‌ام، هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که او مهار هستی‌اش را در دست دارد. به راستی پروردگار من بر راه راست است.»
 خدای متعال در آیه‌ی فوق حضرت هود را در مقام پیشرو و اسوه‌ی توکل مطرح کرده است.^۲

خواجه عبدالله انصاری در تعریف توکل می‌فرماید:

«التوکل کُلُّهُ الامر کُلُّهُ الی مالکة و التعویل علی و کالتة»؛ «توکل واگذاری تمام امور به صاحب آن است و اعتماد به این واگذاری».

۱- هود/ ۵۶.

۲- یعقوب‌علی، برجی، اخلاق پیامبران در قرآن، ص ۵۳.

۵- تسلیم ابراهیم

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

یکی از خصوصیات انبیای الهی تسلیم در برابر اراده‌ی خداوند است. آنان این خصوصیت نفسانی و روحانی خویش را به پیروان خود نیز تلقین می‌نمودند. آنچه باعث می‌شود مؤمن خود را تسلیم خداوند نماید و بی‌چون و چرا در برابر اراده‌ی او خاضع باشد شناخت عمیق و دقیق خداوند و محبت به اوست. مؤمن می‌داند هر حرکتی که در این جهان رخ می‌دهد و هر اندیشه‌ای که به ذهن او خطور کند و هر میلی که در قلب او می‌جوشد خداوند از آن آگاه است. بنا بر این، او بهتر می‌داند خیر و صلاح هر کس و راه رسیدن او به سعادت چیست، از این رو؛ بدیهی است که از او اطاعت کند و کاملاً تسلیمش باشد.^۲

از آنجایی که بعضی از این احوال درونی قابل ملاحظه و مشاهده نیستند، انبیای الهی علاوه بر این که خود در حالات خود متصف به این ملکات بوده‌اند در مقام آموزش گفتاری نیز تأکید زیادی بر این موارد داشتند؛ لذا حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب فرزندان خود را به تسلیم در برابر فرمان و اراده‌ی خدا سفارش می‌فرمودند:

﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۳

۱- بقره/۱۳۱.

۲- شریفی، عنایت الله، اخلاق قرآن، ص ۷۴.

۳- بقره/۱۳۱.

۶- شکر گزاری نوح

﴿ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾^۱

حضرت نوح عليه السلام از جمله انبیای الوالعزم الهی است که براساس آیات قرآن دارای صفات و فضایلی چون شرح، صدر^۲ زبان مهرآمیز،^۳ اصلاح کننده‌ی امور،^۴ احساس خوب و محبت به دیگران،^۵ استقامت در راه هدف^۶ و خیرخواهی^۷ بود.

در این میان، آن فضیلت اخلاقی برجسته که حضرت نوح به ویژه به آن ستوده و به عنوان پیشرو و اسوه برای نسل بعد مطرح شده است، «عبد شکور بودن» اوست. خداوند متعال در آیه‌ی^۳ سوره‌ی اسراء به نسل‌های باقی از همراهان آن حضرت خطاب کرده، می‌فرماید:

«ای باز ماندگان از کسانی که همراه نوح سوار [بر کشتی] کردیم، همانا

او عبدی شکور بود.»

فطرت انسان چنین سرشته شده است که وقتی متوجه می‌شود نعمتی از کسی به او رسیده، حالت تواضع و علاقه به منعم در او پیدا می‌شود، و به گونه‌ای که در قلب و زبان و عملش تأثیر می‌گذارد؛ در قلب به منعم علاقه‌مند می‌شود، با زبان از او تشکر کرده، و در عمل سعی می‌کند. نعمت

۱- اسراء/ ۳.

۲- اعراف/ ۶۱.

۳- تحریم/ ۱۰.

۴- صافات/ ۷۹-۸۰.

۵- اسراء/ ۳.

۶- اعراف/ ۶۲.

۷- یعقوب‌علی، برجی، اخلاق پیامبران، ص ۴۱.

را در راهی که موجب خشنودی منعم است صرف کند به مجموع این گونه رفتارها، شکر می گویند.^۱

۷- اخلاص ابراهیم

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ اخلاص که از صفات پیامبران خداوند و در رأس آنها اسوهی توحید حضرت ابراهیم است به معنای پاک کردن رفتار و گفتار و کردار از هر شائبه و آلودگی است: «الاخلاص تصفيه العمل من كل شوب»^۳.

اخلاص پاک کردن عمل است از هرگونه ناخالصی

در برابر اخلاص، ریا است و آن عبارت است از تطایر و خودنمایی و اظهار عمل به انگیزه‌ی جلب توجه و ستایش مردم. امام صادق علیه السلام می فرماید: «و ادنی حد الاخلاص بذل العبد لموافقة و ادنی مقام المخلص فی الدینا الموافقة من جمیع الآثام و فی الآخرة لموافقة من النار و الفوز لموافقة».

۸- توحید محمد صلی الله علیه و آله

مهم ترین صفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقامه‌ی توحید و توجه دادن مردم به نفی بت پرستی و اعتصام به جبل الله بوده است. این الگوی جاودانه‌ی بشر در عمل و گفتار و به هزار زبان در طول عمر مبارکش و وحدانیت الهی را گوشزد می فرمود و با رجوع مردم به فطرت خود آنها را به توحید در ذات و

۱- انصاری، ابی اسماعیل عبدالله، شرح منازل السائرین، ص ۳۰۲

۲- انعام/۱۶۲.

۳- نراقی، معراج السعاده، ص ۴۸۶.

صفات و افعال دعوت می نمود. سخن در این باب وسعتی فراخ می طلبد که اهلهش کتابها و رسالهها در آن باب نگاشته اند.

اخلاق اجتماعی

هنگامی که انسان در کنار انسان دیگری قرار می گیرد، باید رفتارها و عملکردهای خاصی را که در اخلاق اسلامی به آنها اشاره رفته است و پیامبران خدا به عنوان بهترین الگوهای این رفتارها معرفی شده اند، مد نظر قرار دهد. اگر راستی و درستی و وفاداری و پایبندی به عهد و پیمان را می پسندد و دوست دارد جان، مال، آبرو و ناموسش محترم باشد، و اگر از بخل، کینه و حسد دیگران نسبت به خودش بیزار است و از مردم انتظار خیر خوهی و احسان دارد و دوست دارد دیگران اعمال او را حمل بر صحت کنند و به او خوش بین باشند، باید خود نیز مقید به رعایت این موارد در باریه ی دیگران باشد.

در این بخش از نوشتار به گوشه ای از اخلاق اجتماعی پیامبران به عنوان اسوه های برتر فضایل اخلاقی اشاره می شود.

۱- اخلاق جنسی یوسف علیه السلام

﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ﴾^۱

درس های اخلاقی فراوانی می توان از حضرت یوسف علیه السلام گرفت که برای رعایت اختصار به ذکر عفت و پاکدامنی که مهم ترین آنهاست اکتفا می کنیم. در قرآن کریم می خوانیم: آن گاه که همسر عزیز مصر در خلوت با یوسف عشوہ گری و

۱- یوسف / ۷.

طننازی‌های خود را بر او عرضه کرد، یوسف در مقابل همه‌ی این امور، خواسته‌ی آن زن را رد کرد و با بلندی روح و بی‌میلی، از او روی گردان شد و زندگی در زندان را که سرشار از آزار و شکنجه بود، بر فرو افتادن در دام گناه ترجیح داد. خدای متعال در ازای پاکدامنی و عفت شگفت یوسف به او قدرت تأثیر بیان و جاه و مقام در دنیا عطا کرد و پادشاهای اخروی این عمل شگفت را برتر از پاداش دنیوی قرار داد.^۱

فضیلت اخلاقی عفت، چنان‌که راغب در مفردات مطرح می‌کند عبارت است از حصول حالتی برای نفس که مانع غلبه و سرکشی شهوت در انسان شود. ابن مسکویه نیز در تعریف عفت نوشته است: عفت از ارزش‌های مربوط به حس شهوت است و ظهور و بروز این ارزش در انسان به آن است که شهوتش را در مسیری قرار دهد که عقل تجویز می‌کند و تسلیم شهوت نباشد. در این صورت، انسان آزاد خواهد بود و بنده‌ی شهواتش نیست. به نظر ابن مسکویه، عفت، ریشه و اصل بسیاری از فضایل مانند صبر، قناعت، حیا، وقار و سخاوت است.^۲

۲- اخلاق تعلیم و تربیت و خضر پیامبر و موسی کلیم الله ﷺ

﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾^۳

خدای متعال در قرآن کریم داستانی از حضرت موسی و خضر ﷺ را نقل می‌کند که بیانگر ظرایف روابط متقابل معلّم و متعلّم است و می‌تواند به عنوان الگو

۱- یوسف/۵۶-۵۷.

۲- به نقل: از برجی، یعقوب‌علی، اخلاق پیامبران، ص ۱۰۰.

۳- کهف/۶۶.

و اسوه‌ای ناب در برابر دیدگان همه‌ی معلّمان و متعلّمان قرا گیرد. خداوند متعال در آیات ۶۵ تا ۶۸ سوره‌ی مبارکه‌ی کهف به نکات مهمی اشاره می‌فرماید که گذرا به وظایف متعلّم در برابر معلم که از این آیات برداشت می‌شود اشاره می‌شود.

الف) ضرورت کاوش و جستجو برای یافتن معلّم لایق و شایسته

﴿فوجدنا عبداً من عبادنا﴾ یعنی آن‌چنان جستجو کرد تا خضر را به عنوان معلّم و استادش انتخاب کرد.

ب) تواضع و فروتنی در برابر استاد

موسی با این‌که خود از انبیای اولوالعزم است شخصیتی و جایگاهش مانع از آن نبوده که آداب و آیین زندگی خود را در حد یک دانشجو از استادش فراگیرد. از جمله‌ی «هل اتبعک» که با واژه‌ی «هل» از خضر اجازه می‌طلبد، نهایت تواضع و فروتنی خود را نسبت به استادش نمایان می‌کند.

ج) ارج نهادن به استاد و تجلیل از مقام علم و دانش

متعلّم و دانشجو باید با دیده‌ی تکریم و احترام به استاد خویش بنگرد و از عیب‌های او چشم‌پوشی نماید. جمله‌ی (مما علمت) در آیه‌ی ﴿هَلْ أَتَبَعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾ اشاره به بخشی از معلومات خضر است؛ یعنی از بعضی چیزهای که خداوند به تو یاد داده است. این جمله نمایانگر اعتراف موسی به علم خضر و تجلیل از مقام استاد است.

د) استاد و معلّم را باید به عنوان پزشک معالج جان و روان برشمرد.

از کلمه‌ی «رشد» در آیه‌ی (مما علمت رشداً) استفاده می‌شود که موسی از خضر درخواست ارشاد و راهنمایی کرده است به گونه‌ای که اگر موسی از برکات ارشاد خضر بهره‌مند می‌گردید سرگشته و گمراه نمی‌شود و بیماری‌های نفسانی خود را درمان می‌کرد.

از آیات مذکور در این سوره‌ی مبارکه همچنین می‌توان به ضرورت تحمّل خشم و تندی‌های استاد و لزوم ترجیح رأی و نظر استاد بر رأی و نظر خود پی‌برد.^۱

۳- اخلاق خانوادگی و سیاسی یحیی علی‌ه‌السلام ﴿و برأ بوالديه و لم یکن جباراً عصياً﴾

نیکی به پدر و مادر و اجتناب از عقوق و رعایت کامل حقوق آنان از جمله ویژگی‌های حضرت یحیی به شمار آمده است: (و برأ بوالديه)، اسلام اصول خانوادگی را حفظ و از هر کاری که مایه‌ی متلاشی شدن ارکان آن باشد جلوگیری می‌کند و احترام به مقام منیع پدر و شخصیت والای مادر را در محدوده‌ی خانواده، اساس غیر متزلزل می‌داند. از این رو، رهبران الهی را اسوه‌ی چنین فضیلت قرار می‌دهد.

همچنین پرهیز از ظلم اجتماعی و رعایت کامل حقوق توده‌ی مردم و دوری از هر گونه تعدّی به حریم جامعه، فضیلت دیگر حضرت یحیی به شمار می‌آید: (و لم یکن جباراً عصياً) اسلام عدالت اجتماعی را پایه سعادت ملت‌ها می‌داند و پیروان خود را از هر گونه جور و ستم بر حذر می‌دارد و افراد جامعه را همانند اعضای پیکر واحد تلقی می‌کند. از این رو، سلامت امت را در قسط و عدل آحاد آن جستجو می‌کند و رهبران الهی را به دلیل جامعیت آنان در حفظ حقوق فرد و رعایت قوانین و مقررات جامعه می‌ستاید.^۲

۱- شریفی، عنایت الله، اخلاق قرآنی، ص ۱۹۰.

۲- جوادی آملی، عبدالله، سیره پیامبران در قرآن، ص ۳۳۳.

۴- پیامبر اسلام، اسوهی جامع و کامل تمام خوبی‌ها

﴿و انک لعلى خلق عظیم﴾

پیامبر اسلام تمام کمالات و فضایل پیامبران گذشته، از حضرت آدم تا حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دارا هستند و افزون بر همه‌ی آنها از کمالات ویژه‌ای نیز برخوردار است. یکی از آن کمالات خاص، جامعیت و اکملیت در ارزش‌ها و صفات اخلاقی است. خدای متعال هر پیامبری را به یک یا چند صفت خاص ستوده است. اما در باره‌ی پیامبر گرامی اسلام علاوه بر شمردن بعضی از صفات اخلاقی آن حضرت، به صورت جامع و کلی فرموده است: «تو دارای اخلاق عظیمی هستی».^۱

نمونه‌های قرآنی اخلاق پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

(الف) نرم خوئی

خدای متعال در این باب می‌فرماید: «به لطف رحمت الهی با آنان نرم خوئی کردی و اگر درشتخوئی سخت دل بودی بی‌شک از پیرامون تو پراکنده می‌شدند پس از ایشان در گذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار، با آنان مشورت کن و چون عزم کردی بر خداوند توکل کن، که خدا اهل توکل را دوست دارد».^۲

(ب) رأفت و رحمت

«به راستی که پیامبری از میان خودتان به سوی شما آمده است که هر رنجی که شما می‌برید، بر او گران می‌آید و سخت هواخواه شماست و به مؤمنان رئوف و مهربان است».

۱- قلم/۴.

۲- آل عمران/۱۵۹.

خداوند نخست می فرماید:

«هرگونه ناراحتی و زیان و ضرری به شما برسد برای او سخت ناراحت کننده است.»

یعنی نه تنها او نسبت به ناراحتی های شما بی تفاوت نیست بلکه از رنج های شما رنج می برد و اگر بر هدایت شما و جنگ های طاقت فرسای پرزحمت اصرار دارد، آن هم برای نجات شما و رهایی تان از چنگال ظلم و ستم و گناه و بدبختی است.

ج) گوش دادن به سخنان و خوش بینی به مؤمنان

خدای متعال می فرماید:

«و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را می آزارند و می گویند: او زود باور است. بگو به سود شماست که زود باور باشد که به خداوند و مؤمنان ایمان دارد و رحمت الهی برای کسانی از شماست که ایمان آورده اند، و برای کسانی که پیامبر خدا را می آزارند، عذاب دردناکی است.»^۱

«أذن» در اصل به معنی گوش است، ولی این کلمه به اشخاصی که زیاد به حرف مردم گوش می دهند و به اصطلاح گوشی هستند نیز اطلاق می شود. آنها درحقیقت یکی از صفات مهم را که در رهبر جامعه کاملاً لازم است، ضعف تلقی می کرده و از این واقعیت غافل بودند که رهبر محبوب، باید نهایت لطف و محبت را نشان دهد و حتی الامکان عذرهای مردم را بپذیرد و عیوب آنها را پرده دری نکند و تا آن جا که ممکن است در خانه ی خود را به روی مردم بگشاید، سخنان آنان را بشنود و در برآوردن نیازها و دستیابی به مطلب مردم بکوشد.

۱- توبه/۶۱.

پیامبر یگانه رهبری بود که در این عرصه گوی سبقت را از همگان ربود و از دیدگاه قرآن پیشرو جاویدان جهانیان شد.

د) دلسوزی فوق العاده برای امت

خدای متعال فرموده است:

«و چه بسا توجان خود را در کار و بار ایشان از شدت تأسف

می فرسای که چرا به این سخن ایمان نمی آورند.»

یکی از خصوصیات که پیامبران در مرحله‌ی اول خود متعرض به آن بودند و در مرحله‌ی بعد، این صفت را به دیگران نیز القاء می فرمودند دلسوزی برای دیگران است؛ به ویژه رهبران جامعه باید این خصوصیت را دارا باشند؛ زیرا به راستی تا چنین نباشد «رهبری» در مفهوم عمیق ادا نخواهد شد. گاه این حالت اندوه به قدری شدید می شد که جان پیامبر به خطر می افتاد و خدا او را دلداری می داد.

ه) فروتنی با مؤمنان

«و در برابر مؤمنان که از تو پیروی می کنند مهربان و فروتن باش»^۱

این تعبیر زیبا کنایه از تواضع توأم با محبت و ملاحظت است. همان گونه که پرندگان هنگامی که می خواهند به جوجه‌های خود اظهار محبت کنند، بال‌های خود را گسترده، پایین می آورند و آنان را زیر بال و پر می گیرند تا هم در برابر حوادث احتمالی مصون بمانند و هم از تشمت و پراکندگی حفظ شوند، پیامبر نیز مأمور است مؤمنان راستین را زیر بال و پر خود بگیرد.^۲

۱- شعراء/ ۲۱۵.

۲- یعقوبعلی، برجی، اخلاق پیامبران در قرآن، ص ۲۲۵.

نتیجه

طی این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی در این دنیای وانفسا که هر کسی از سویی بیرق هدایت بشر را برافراشته و مدعی کشف اکسیر سعادت است، تنها مرجع الگوگیری و عمل مؤمنان به شریعت، پیامبران و اولیای الهی هستند، بالآخر اکملهم و افضلهم و مستجمع جمیع فضائلهم خاتم الانبیاء محمد مصطفی ﷺ و خاندان پاکش ﷺ که لازم است از دریای فضایل اخلاقی آنان استفاده نماییم و با الگو قرار دادن آن بزرگواران راه تعالی و تقرب الی الله را با استمداد از روح با عظمت آنها و اولیای خداوند بیماییم.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. شریفی، عنایت الله، اخلاق قرآنی، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۹۰ هـ ش.
۳. انصاری، ابی اسماعیل عبدالله، شرح منازل السائرين، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۸۵ هـ ش.
۴. یعقوبعلی، برجی، اخلاق پیامبران در قرآن، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۰ هـ ش.
۵. جوادی آملی، عبدالله، سیره‌ی پیامبران در قرآن. قم: انتشارات اسراء، ۱۳۸۹ هـ ش.

نگاهی به زندگی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله

وجیهه کاظمی*

چکیده

ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت در ۱۷ ربیع الاول و در صبح روز جمعه بوده است. با تولد ایشان ابلیس از تمام آسمان‌ها منع شد و در صبح تولد حضرت اتفاقات زیادی رخ داد و همان‌طور که ابلیس گفته احوال زمین متغیر بوده است.

چند روز بعد از تولد، حضرت را به حلیمه سپردند تا شیر دهد و تربیت کند و به برکت وجود آن حضرت نعمت به آنها رو آورد.

ذکر اوصاف و اخلاق شریفه‌ی آن حضرت از توان و عهده‌ی قلم فراتر است:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کند سر انگشت و صفحه بشمارد

مجلس شریفش مجلس بردباری و حیا و راستی و امانت بود و سخن کسی را قطع نمی‌کردند مگر آن‌که باطل بگوید. آن حضرت بسیار ذکر خدا را می‌گفت و بسیار حکیمانه و ساده زندگی می‌گذراند و آب و غذا را با بهترین آداب و ساده‌ترین صورت ممکن میل می‌کرد.

برای ایشان معجزاتی است بسیار که برای دیگر پیغمبران نبوده و سه هزار از آن ذکر شده است.

* - طلبه حوزه علمیه خواهران.

ایشان در حالی که ۸ ساله بودند پدر بزرگ خود را از دست دادند، در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه ازدواج کردند و در سن ۴۰ سالگی به پیامبری مبعوث شدند.

واژه‌های کلیدی

حضرت رسول ﷺ، عبدالمطلب، ابوطالب، ابلیس، برکت، تواضع و فروتنی، معجزه، اسلام.

مقدمه

خداوند در مورد عظمت پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«ای پیامبر! اگر تو نبودی جهان را نمی‌آفریدم؛ چنان‌که اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم، و اگر فاطمه نبود تو و علی را خلق نمی‌کردم.»
از این سخن خداوند بدون هیچ حرفی پیداست که اگر آن حضرت نبود رسالت و ولایت و در یک کلام اسلام به ثمر نمی‌رسید. ایشان رحمة للعالمین و اقیانوس رحمت و رافت برای تمام جهانیان بودند و خود را برای ارشاد و هدایت مردم وقف نمودند.

رسول خدا ﷺ در آینه‌ی قرآن و حدیث

خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید:

«یا احمدا لولاک لما خلقت الافلاک، و لولا علی لما خلقتک و لولا

فاطمة لما خلقتکما.»

در این حدیث قدسی که توسط جابر بن عبدالله انصاری با هفت واسطه از پیامبر خدا نقل شده است، خداوند می‌فرماید:

«ای پیامبر! اگر تو نبودی جهان را نمی‌آفریدم؛ چنان که اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم، و اگر فاطمه نبود تو و علی را خلق نمی‌کردم.»
این حدیث به تعمق و تحلیل نیاز دارد، ولی به طور خلاصه می‌توان گفت: پیامبر و اهل بیت او همانند شاخ و برگ یک درخت به یکدیگر متصل و پیوسته‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین﴾؛ «ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.»

و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾؛ «به

یقین رسول خدا ﷺ از خود شما به میانتان آمد، رنج‌ها و مشکلات شما بر او دشوار است. او اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.»^۱

آنچه در این آیه‌ی با عظمت تعجب‌آمیز است این که پروردگار عالم دونام رؤوف و رحیم از اسماء مبارک توفیقیه‌ی خویش را در مورد آن حضرت به کار برده‌اند که این نشانه‌ی صفات الهی آن بزرگوار است.

از این دو آیه‌ی مورد بحث استفاده می‌شود که آن سرور، اقیانوس رافت و رحمت برای تمام عالمیان بود. او خود را برای ارشاد و هدایت تمام توده‌های مردم وقف نمود. دوست و دشمن، مسلمان و کافر، کوچک و بزرگ، همه و همه، از فیض عطوفت وی بهره‌مند می‌شدند؛ زیرا رسالت رسول

خدا صلى الله عليه وآله جهانی و جاودانی بوده و شعاع پرنور و جودی او بر کل عالم پرتوافکن بوده است؛ چنان که قرآن مجید به این حقیقت اشاره فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾؛ «ما تو را نفرستادیم جز برای همهی مردم تا آنان را به پاداش های الهی بشارت داده و از عذاب بترسانی.»^۱

در ولادت با سعادت رسول خدا صلى الله عليه وآله

مشهور بین علمای امامیه آن است که ولادت با سعادت آن حضرت در هفدهم ربیع الاول بوده و علامه‌ی مجلسی رحمته الله نقل اجماع بر آن فرموده و اکثر علمای سنت ولادت ایشان را در دوازدهم ماه مذکور ذکر نموده‌اند.

و نیز مشهور آن است که ولادت آن حضرت نزدیک طلوع فجر، صبح جمعه‌ی آن روز بوده، در سالی که اصحاب فیل، فیل آوردند برای خراب کردن کعبه‌ی معظّمه ولی به حجاره‌ی سجّیل معذب شدند.

از حضرت صادق علیه السلام چنین روایت شده است:

«ابلیس به هفت آسمان بالا می‌رفت و گوش می‌داد و اخبار آسمانی را می‌شنید. پس چون حضرت عیسی علیه السلام متولد شد او را از سه آسمان منع کردند و تا چهار آسمان بالا می‌رفت و چون حضرت رسول صلى الله عليه وآله متولد شد او را از همه‌ی آسمان‌ها منع کردند و شیاطین را به تیرهای شهاب از ابواب سماوات را راندند. پس قریش گفتند: می‌باید وقت گذشتن دنیا و آمدن قیامت باشد که ما می‌شنیدیم که اهل کتاب ذکر می‌کردند، پس عمرو بن امیه که داناترین اهل جاهلیت بود گفت: نظر کنید اگر ستاره‌های معروف که به آن‌ها هدایت می‌یابند مردم و به آن‌ها می‌شناسند زمان‌های زمستان و

تابستان را، اگر یکی از آن‌ها بیفتد، بدانید وقت آن است که جمیع خلایق هلاک شوند و اگر آن‌ها به حال خودند و ستاره‌های دیگر ظاهر می‌شوند پس امر غریب می‌باید حادث شود و صبح آن روز که آن حضرت متولد شد هر بتی که در هر جای عالم بود بر روفتاده بود، و ایوان کسری یعنی پادشاه عجم بلرزید و چهارده کنگره‌ی آن افتاد، و دریاچه‌ی ساوه که سال‌ها آتش می‌پرستیدند فرو رفت و خشک شد، و وادی سماوه که سال‌ها بود کسی آب در آن ندیده بود آب در آن جاری شد، و آتشکده‌ی فارس که هزار سال خاموش نشده بود در آن شب خاموش شد، و داناترین علمای مجوس در آن شب در خواب دید که شتر چند انسان عربی را می‌کشند و از دجله گذشته و داخل بلاد ایشان شدند، و طاق کسری از میانش شکافت و دو حصّه شد و آب دجله شکافته شد و در قصر او جاری گردید، و نوری در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا به مشرق رسید، و تخت هر پادشاهی در آن صبح سرنگون شده بود و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمی‌توانستند گفت و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران باطل شد و هر کاهنی که بود میان او و همزادی که داشت که خیرها به او می‌گفت جدایی افتاد، و قریش در میان عرب - بزرگ شدند و ایشان را آن الله گفتند زیرا که ایشان در خانه‌ی خدا بودند و آمنه علیها السلام مادر آن حضرت گفت: والله که چون پسرم بر زمین رسید دست‌ها را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و به اطراف نظر کرد پس از او نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و به سبب آن نور قصرهای شام را دیدم و در میان آن روشنی صدایی شنیدم که قائلی می‌گفت که: زاییدی بهترین مردم، را پس او را محمد نام کن.

و چون آن حضرت را به نزد عبدالمطلب آوردند او را در دامن گذاشت و گفت: حمد و شکر می‌کنم خداوندی را که عطا کرد به من این

پسر خوشبو را که در گهواره بر همه‌ی اطفال سیادت و بزرگی دارد پس او را تعویذ نمود به ارکان کعبه و شعری چند در فضایل آن حضرت فرمود.

در آن وقت شیطان در میان اولاد خود فریاد کرد تا همه نزد او جمع شدند و گفتند: چه چیز تو را از جا برآورده است ای سید ما؟ گفت: وای بر شما، از اول شب تا حال احوال آسمان و زمین را متغیر می‌یابم و می‌باید که حادثه‌ی عظیمی در زمین واقع شده باشد که تا عیسی به آسمان رفته است؛ پس بروید و بگردید و تفحص کنید که چه امر غریبی حادث شده است. پس متفرق شدند و جستجو کردند و برگشتند و گفتند: چیزی نیافتیم. آن ملعون گفت: استعلام این امر کار من است. پس فرو رفت در دنیا و جولان کرد در تمام دنیا تا به حرم رسید، دید که ملائکه دور حرم را فرا گرفته‌اند، چون خواست که داخل شود ملائکه بانگ بر او زدند، برگشت. پس کوچک شد مانند گنجشکی و از جانب کوه حری داخل شد. جبرئیل گفت: برگرد، ای ملعون. گفت: ای جبرئیل! یک حرف از تو سؤال می‌کنم، بگو امشب چه واقع شده است در زمین؟ جبرئیل گفت: محمد صلی الله علیه و آله که بهترین پیغمبران است امشب متوگد شده است. پرسید: آیا مرا در او بهره‌ای هست؟ گفت: نه. پرسید: آیا در امت او بهره‌ای دارم؟ گفت: بلی. ابلیس گفت: راضی شدم.»

در شرح احوال آن حضرت در ایام رضاع و طفولیت

در حدیث معتبر از حضرت صادق عاشق منقول است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوگد شد چند روز گذشت برای آن حضرت شیری به هم نرسید که تناول نماید. پس عبدالمطلب آن حضرت را بر پستان خود

می‌انداخت و حق تعالی در آن شیری فرستاد و چند روز از آن شیر تناول نمود تا آن که عبدالمطلب حلیمه‌ی سعدیه را به هم رسانید و فرمود:

ای حلیمه! نزد من کودکی است یتیم که محمّد ﷺ نام دارد. و زنان بنی سعد او را نپذیرفتند و گفتند او یتیم است و تمتع از یتیم متصور نمی‌شود و تو بدین کار چونی؟

حلیمه می‌گوید:

چون من طفل دیگر نیافته بودم آن حضرت را قبول کردم. پس با آن جناب به خانه‌ی آمنه شدم. چون نگاهم به آن حضرت افتاد شیفته‌ی جمال مبارکش شدم. پس آن درّ یتیم را گرفتم و چون در دامن گذاشتم و نظر به سوی من افکند، نوری از دیده‌های او ساطع شد و آن قره‌العین اصحاب یمین به پستان راست من رغبت نمود و ساعتی تناول کرد و پستان چپ را قبول نکرد و برای فرزند من گذاشت و از برکت آن حضرت هر دو پستان من پر از شیر شد که هر دو را کافی بود. و چون به نزد شوهر خود بردم آن حضرت را، شیر از پستان شتر ما جاری شد آن قدر که ما را و اطفال ما را کافی بود. پس شوهرم گفت: ما فرزند مبارکی گرفتیم که از برکت او نعمت به ما رو آورد. و چون صبح شد آن حضرت را بر دراز گوش خود سوار کردم رو به کعبه آورد و به اعجاز آن حضرت سه مرتبه سجده کرد و به سخن آمد و گفت: از بیماری خود شفا یافتم و از ماندگی بیرون آمدم از برکت آن که سید مرسلان و خاتم پیغمبران و بهترین گذشتگان و آیندگان بر من سوار شده حلیمه گوید: آن دراز گوش با آن ضعفی که داشت چنان رهوار شد که هیچ‌یک از چهارپایان رفیقان ما به آن نمی‌توانستند رسید و جمیع رفقا از تغییر احوال ما و چهارپایان ما تعجب می‌کردند و هر روز

فراوانی و برکت در میان ما زیاده می‌شد و گوسفندان و شتران قبیله از چراگاه گرسنه برمی‌گشتند و حیوانات ما سیر و پرشیر می‌آمدند.

در اثنای راه به غاری رسیدیم و از آن غار مردی بیرون آمد که نور از جینش به سوی آسمان ساطع بود و بر آن حضرت سلام کرد و گفت: حق تعالی مرا موکل گردانیده به رعایت او، و گله آهوئی برابر ما پیدا شدند و به زبان فصیح گفتند: ای حلیمه! نمی‌دانی که را تربیت می‌کنی؟ او پاک‌ترین پاکان و پاکیزه‌ترین پاکیزگان است. و به هر کوه و دشت که گذشتیم بر آن حضرت سلام کردند. پس برکت و زیادتی در معشیت و اموال خود یافتیم و توانگر شدیم و حیوانات ما بسیار شدند از برکت آن حضرت، و هرگز در جامه‌های خود حدث نکرد [بلکه هیچ‌گاه مدفوعی از آن جناب دیده نگشت چه آن که در زمین فرو می‌شد] و نگذاشت هرگز عورتش را که گشوده شود و پیوسته جوانی را با او می‌دیدم که جامه‌های او را بر عورتش می‌افکند و محافظت او می‌نمود.

حلیمه می‌گوید: پس پنج سال و دو روز آن حضرت را تربیت کردم. و پس روزی با من گفت که هر روز برادران من به کجا می‌روند؟ گفتم: به چراندن گوسفندان می‌روند. گفت: امروز من نیز با ایشان موافقت می‌کنم. چون با ایشان رفت، گروهی از ملائکه او را گرفتند و بر قله‌ی کوهی بردند و او را شست و شو کردند. پس فرزند من به سوی ما دوید و گفت: محمد صلی الله علیه و آله را در یابید که او را بردند و چون به نزد او آمدم دیدم که نوری از او به سوی آسمان ساطع می‌گردد، پس او را در بر گرفتم و بوسیدم و گفتم: چه شد تو را؟ گفت: ای مادر! مترس، خدا با من است، و بویی از او ساطع بود از مشک نیکوتر. و کاهنی روزی او را دید و نعره زد و گفت: این است که پادشاهان را متهور خواهد گردانید و عرب را متفرق سازد.»

در بیان خلقت و شمایل حضرت رسول و مختصری از اخلاق کریمه و اوصاف شریفه‌ی آن حضرت همانا ذکر اخلاق و اوصاف شریفه‌ی حضرت رسول ﷺ را نگارش نتوان کرد، لیکن برای زینت به مختصری که فراخور است اشاره می‌کنیم.

بدان که حضرت رسول در دیده‌ها با عظمت بود و در سینه‌ها مهابت او بود. رویش از نور می‌درخشید مانند شب چهارده، از میانه بالا اندکی بلندتر بود و بسیار بلند نبود. و سرمبارکش بزرگ بود. و مویش نه بسیار پیچیده بود و نه بسیار افتاده. و موی سرش اکثر اوقات از نرمه‌ی گوش نمی‌گذشت و اگر بلندتر می‌شد میانش را می‌شکافت و بر دو طرف سر می‌افکند. و رویش سفید و نورانی بود.

اعضای بدنش همه معتدل و شکمش برابر سینه‌اش بود. نظرش به سوی زمین زیاده بود. بدون احتیاج سخن نمی‌فرمود و کلمات جامع می‌گفت که لفظش اندک و معنی‌اش بسیار بود.

آداب مجلس آن حضرت چنین بود که در مجلسی نمی‌نشست و بر نمی‌خواست مگر با یاد خدا، و در مجلس جای مخصوص برای خود قرار نمی‌داد. مجلس شریفش مجلس بردباری و حیا و راستی و امانت بود، و صداها در آن بلند نمی‌شد، و بد کسی در آن گفته نمی‌شد. پیران را توقیه می‌کردند و بر خردسالان مهربانی و رحم می‌کردند. پیوسته گشاده‌رو و نرم‌خو بودند. عیب مردم نمی‌کرد، و بسیار مدح مردم نمی‌کرد، و بسیار سخن نمی‌گفت، و قطع نمی‌فرمود سخن احدی را مگر آن که باطل بگوید.

در خبر است که جوانی نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت که مرا رخصت فرماید تا زنا کنم؟ اصحاب بانگ بر وی زدند. پیغمبر فرمودند: «نزدیک من

آی.» آن جوان پیش شد. فرمودند: «هیچ دوست می‌داری که کسی با مادر تو زنا کند؟» سپس فرمودند: «با دختر و خواهر خود و همچنان با عمات و خالات و خویشان خود این کار را روا می‌داری؟» عرض کرد: رضاندهم. فرمودند: «همه‌ی بندگان خدا چنین باشند.» آن گاه دست مبارک در سینه‌ی او فرود آورد و گفت: «اللهم اغفر ذنبه و طهر قلبه و حصن فرجه.»

دیگر از آن پس به جانب هیچ زن بیگانه دیده نشد.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر روز سیصد و شصت مرتبه به عدد رگ‌های بدن می‌گفت: الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال.

و از مجلسی برنمی‌خاست - هر چند کم می‌نشست - تا بیست و پنج مرتبه استغفار نمی‌کرد، و روزی هفتاد مرتبه استغفار الله و هفتاد مرتبه اتوب الی الله می‌گفت.

بعضی از آداب شریفه و اخلاق کریمه‌ی آن حضرت از قول ابن شهر آشوب چنین نقل شده است:

«آن حضرت از همه کس حکیم تر و داناتر و بردبارتر و شجاع تر و عادل تر و مهربان تر بودند، و هرگز دستش به دست زنی نرسید که بر او حلال نباشد، و سخی ترین مردم بود.

پست ترین طعام‌ها را نگاه می‌داشت مانند جو و خرما، و هر چه می‌طلبیدند عطا می‌فرمود، و بر زمین می‌نشست و بر زمین طعام می‌خورد، و نعلین و جامه‌ی خود را پینه می‌کرد، و در خانه را خود می‌گشود، و گوسفند را خود می‌دوشید، و پای شتر را خود می‌بست و ...»

شیخ طبرسی گفته است که:

«تواضع و فروتنی آن حضرت به مرتبه‌ای بود که در جنگ خیبر و بنی قریظه و بنی النضیر بر دراز گوشی سوار شده بود که لجامش و جلش از لیف خرما بود، و بر اطفال و زنان سلام می‌کرد. روزی شخصی با آن حضرت سخن می‌گفت و می‌لرزید، فرمودند که چرا از من می‌ترسی، من پادشاه نیستم.

در آب آشامیدن اوّل بسم الله می‌گفت و اندکی می‌آشامید و از لب برمی‌داشت و الحمدلله می‌گفت تا سه مرتبه، و گاهی به یک نفس می‌آشامید، و گاهی در ظرف چوب و گاهی در ظرف پوست و گاهی در ظرف تناول می‌نمود، و چون این‌ها نبود دست‌ها را پر از آب می‌کرد و می‌آشامید و گاه از دهان مشک می‌آشامید، و سر و رویش را به سدر می‌شست و روغن مالیدن را دوست می‌داشت. هیچ عطری با عرق آن حضرت برابر نبود و هرگز بوی بد بر مشام آن حضرت نمی‌رسید، و آب دهان مبارک به هر چه می‌افکنند برکت می‌یافت و به هر مریضی می‌مالید شفا می‌یافت، و به هر لغت سخن می‌گفت و هر دابه‌ای که بر آن سوار می‌شد پیر نمی‌گشت، و بر سنگ و درخت که می‌گذشت او را سلام می‌کردند، و مگس و پشه و امثال آن بر آن حضرت نمی‌نشست، و مرغ از فراز سر آن حضرت پرواز نمی‌کرد، و هنگام عبور جای قدم مبارکش بر زمین نرم رسم نمی‌شد و گاه بر سنگ سخت می‌رفت و نشان پایش رسم می‌گشت، و با آن همه تواضع مهابتی از آن حضرت در دل‌ها بود که بر روی مبارکش نظر نمی‌توانستند کرد.»

و می فرمود:

«چند صفت را فرو نگذارم: نشستن بر خاک و با غلامان طعام خوردن و سوار بر دراز گوش شدن و دوشیدن بز به دست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال.»

در ذکر پاره‌ای از معجزات رسول خدا ﷺ

بدان که برای حضرت رسول ﷺ معجزاتی بوده که از برای غیر آن حضرت از پیغمبران دیگر نبوده است ابن شهر آشوب نقل کرده که چهار هزار و چهار صد و چهل بوده معجزات آن حضرت که سه هزار از آن‌ها ذکر شده است.

علمای خاصه و عامه به سندهای بسیار از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده‌اند که:

«روزی حضرت رسول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را پی کاری فرستاد و چون وقت نماز عصر شد و نماز عصر گزاردند حضرت امیر آمد و نماز عصر نکرده بود. حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آن حضرت گذارد و خوابید و وحی بر آن حضرت نازل شد و سر خود را به جامه پیچیده و مشغول شنیدن وحی گردید تا نزدیک شد که آفتاب فرو رود، و چون وحی منقطع شد، حضرت فرمود: یا علی! نماز کرده‌ای؟ گفت: نه یا رسول الله! نتوانستم سر مبارک شما را از دامن خود دور کنم. پس حضرت فرمود که خداوند علی مشغول طاعت تو و طاعت رسول تو بود، پس آفتاب را برای او برگردان. اسماء گفت: والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و به جایی رسید که بر زمین‌ها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد و باز آفتاب فرو رفت.»

ابن شهر آشوب روایت کرده که:

«قریش طفیل بن عمرو را گفتند که چون در مسجد الحرام داخل شوی پنبه در گوش‌های خود پرکن که قرآن خواندن محمد ﷺ را نشنوی، مبادا تو را فریب دهد. چون داخل مسجد شد هر چند پنبه در گوش خود بیش‌تر فرو می‌برد صدای آن حضرت را بیش‌تر می‌شنید. پس به این معجزه مسلمان شد و گفت: یا رسول الله! من در میان قوم خود سر کرده و مطاع ایشانم، اگر به من علامتی بدهی ایشان را به اسلام دعوت کنم. حضرت فرمود: خداوندا او را علامتی کرامت کن، چون به قوم خود برگشت از سر تازیانه‌ی او نوری ساطع بود.»

ابن شهر آشوب و ابن بابویه و رواندی از امّ سلمه روایت کرده‌اند که:

«روزی حضرت رسول ﷺ در صحرائی راه می‌رفت ناگاه شنید که منادی ندا می‌کند: یا رسول الله! حضرت نظر کرد، کسی را ندید. پس بار دیگر ندا شنید و کسی را ندید، و در مرتبه‌ی سیم که نظر کرد آهویی را دید که بسته‌اند. آهو گفت: این اعرابی مرا شکار کرده است و من دو طفل در این کوه دارم، مرا رها کن که بروم و آن‌ها را شیر بدهم و برگردم. فرمود: برخواهی گشت؟ گفت: اگر نگردم خدا مرا عذاب کند مانند عذاب عشاران. پس حضرت آن را رها کرد تا رفت و فرزندان خود را شیر داد و زودی برگشت و حضرت آن را بست. چون اعرابی آن حال را مشاهده کرد گفت: یا رسول الله!

و روایت شده که آن آهو را یهودی شکار کرده بود چون به نزد فرزندان خود رفت و قصّه‌ی خود را برای ایشان نقل کرد گفتند: حضرت رسول ﷺ ضامن تو گردیده و منتظر است، ما شیر نمی‌خوریم تا به خدمت آن حضرت برویم. پس به خدمت آن حضرت شتافتند و بر آن حضرت ثنا

گفتند و آن دو آهو بچه روهای خود را بر پای آن حضرت می‌مالیدند. پس یهودی گریست و مسلمان شد و گفت: آهو را رها کردم و در آن موضع مسجدی بنا کردند و حضرت زنجیری در گردن آن آهوها برای نشانه بست و فرمود که حرام کردم گوشت شما را بر صیّادان.»

نیز در وقایع ایّام و سنین عمر شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تا زمان بعثت مورّخین گفته‌اند که شش هزار و صد و شصت و سه سال بعد از هبوط آدم علیه السلام ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله واقع شد و در شش هزار و صد و شصت و نه وفات حضرت آمنه رضی الله عنهما واقع شد همانا هشت سال از سن مبارک پیغمبر گذشته بود که عبدالمطلب وفات یافت و نقل است که چون اجل ایشان (عبدالمطلب) نزدیک شد، ابوطالب را طلبید و او را در باب پیغمبر سفارش بسیار کرد و فرمود: او را حفظ کن و او را به لسان و مال و دست نصرت کن، زود باشد که او سیّد قوم شود. پس دست ابوطالب را گرفت و از وی عهد بستاد. آن گاه فرمود: مرگ بر من آسان گشت پس محمد صلی الله علیه و آله را بر سینه‌ی خود گذاشت و بگریست و دختران خود را فرمود که بر من بگریید و مرثیه گوید که قبل از مرگ بشنوم. پس شش تن دختران او هریک قصیده‌ای در مرثیه‌ی پدر بگفتند و بخواندند. عبدالمطلب این جمله را شنید و از جهان بگذشت، و در این هنگام صد و بیست ساله بود. و روایات در مدح عبدالمطلب بسیار است و وارد شده که او اوّل کسی بود که قایل شد به بداء، و مبعوث شود در قیامت با حُسن پادشاهان و سیمای پیغمبران.

و نیز روایت شده که عبدالمطلب در جاهلیت پنج سنّت مقرر فرمود که حق تعالی آن‌ها را در اسلام جاری گردانید:

اول آن که زنان پدران را بر فرزندان حرام کرد و حق تعالی در قرآن فرستاد که:

﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾^۱

دوم آن که گنجی یافت و خمس آن را در راه خدا داد و خدا فرستاد که:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾^۲

سیم آن که چون چاه زمزم را حفر نمود آن را سقایی حاج نمود و خدا فرستاد که: ﴿اجعلتم سقایة الحاج﴾

چهارم آن که در دیه کشتن آدمی صد شتر مقرر کرد و خدا همین حکم را فرستاد.

پنجم آن که طواف نزد قریش عددی نداشت پس عبدالمطلب هفت شوط مقرر کرد و بت را نمی پرستید و حیوانی که به نام بت می کشتند نمی خورد و می گفت: من بر آیین پدرم ابراهیم باقی ام.

در سنه ۶۱۸۸ پس از هبوط آدم که بیست و پنج سال از سن شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشته بود، خدیجه رضی الله عنها را تزویج فرمود و آن مخدره دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب بوده و نخست زوجهی عتیق بن عاید المخدو می بود و فرزندی از او آورد که جاریه نام داشت و از پس عتیق زوجهی ابوهاله ابن منذر الاسدی گشت و از او هند بن ابی هاله را آورد. و چون ابوهاله وفات کرد، خدیجه از مال خویش و شوهران ثروتی عظیم به دست آورد و آن را سرمایه ساخته به شرط مضاربه تجارت کرد تا از صناید توانگران شد، چندان که نقل شده که کارداران او

۱- نساء / ۲۲.

۲- انفال / ۴۱.

هشتاد هزار رشته از بهر بازرگانی می‌داشتند و روز تا روز مال او افزون می‌شد و نام او بلند می‌گشت.

و در سال ۶۱۹۸ که سی و پنج سال از عمر آن حضرت گذشته باشد، قریش کعبه را خراب کردند و از سر بنا کردند و بر طول و عرض خانه افزودند و دیوارها را بلند بر آوردند.

و در سال ۶۲۰۳ روز بیست و هفتم شهر رجب که با روز نوروز مطابق بود حضرت محمد بن عبدالله به سن چهل سالگی مبعوث به رسالت شد.

و در سال ۶۲۰۷ اظهار فرمود رسول خدا دعوت خود را از پس آن که مدت سه سال حضرت پیغمبر مردم را پنهانی دعوت می‌فرمود، و گروهی روش آن حضرت را گرفتند و ایمان آوردند جبرئیل این آیه مبارکه را آورد:

﴿فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرَضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

و امر کرد آن حضرت را که آشکارا دعوت کند.

پس آن حضرت به کوه صفا بالا رفت و مردم را انذار کرد. و شرح دعوت آن حضرت مردم را به دین مبین و خواندن قرآن مجید بر ایشان و اذیت و آزارهایی که به آن حضرت رسید خارج از این مختصر است.

و در سال ۶۲۱۳ وفات ابوطالب و خدیجه رضی الله عنهما واقع شد. اما ابوطالب پس وفاتش در بیست و ششم رجب آخر سال دهم بعثت اتفاق افتاد و حضرت رسول در مصیبت آنها بسیار گریست و بعد از وفات ابوطالب و خدیجه رضی الله عنهما چندان غمناک بود که از خانه کمتر بیرون شد و از این رو آن سال را عام‌الحرزن نام نهاد.

نتیجه

زندگی انبیا و پیامبران به خصوص حضرت ختمی مرتبت و الگو قرار دادن آن می‌تواند تأثیر ویژه‌ای در زندگی انسان داشته باشد و می‌تواند زندگی سعادت‌مندانه و در نهایت آخرت پرثمری را برای وی رقم بزند.

پیامبر ﷺ یک الگوی نمونه برای ما مسلمانان است و ما باید زندگی ایشان را سرمشق زندگی خود قرار دهیم و مانند ایشان ساده زندگی کنیم و ساده زندگی کردن را به دیگران نیز بیاموزیم.

به امید روزی که گوشه گوشه‌ی زندگی انبیا برایمان پند و عبرت باشد.

منابع

۱. بابازاده، علی اکبر، سیری در سیره‌ی حضرت زهرا علیها السلام، چاپ دوم، مرکز نشر هاجر، ۱۳۸۶ هـ.ش.
۲. بابازاده، علی اکبر، سیری در سیره‌ی حضرت زهرا علیها السلام، چاپ: مرکز نشر هاجر، بهار ۱۳۸۶ هـ.ش.
۳. قمی، حاج شیخ عباس، *منتهی الآمال*، چاپ چهارم، انتشارات هاتف، ۱۳۸۶ هـ.ش.

فریضه‌ی فراموش شده

رضا مؤذنی*

چکیده

یکی از واجبات و فروع دین ما که از اهمیت بسیاری برخوردار است فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر است که علی‌رغم اهمیت آن، خواسته یا ناخواسته در حال کم‌رنگ شدن است. در این نوشتار، بر آنیم تا جایگاه و منزلت فقهی آن را بررسی نماییم. نکته‌ی دیگر بررسی وجوب آن که سمعی است یا عقلی و عینی است یا کفایی. این فریضه با چهار شرط «علم به منکر و شناخت معروف»، «احتمال تاثیر»، «احتمال تکرار و عدم وجود مفسده» واجب شده و به هیچ عنوان قابل سقوط نیست و در سه مرتبه‌ی قلب، لسان و ید، وجوب دارد.

واژه‌های کلیدی

امر به معروف و نهی، از منکر، وجوب عقلی یا نقلی، عینی یا کفایی، مراتب انکار.

* - طلبه‌ی حوزه علمیہ برادران.

مقدمه

جامعه بستر تربیت افراد است. از همین رو، اسلام اهتمام فراوانی به مسایل اجتماعی دارد تا آن جا که فریضه‌ای مانند امر به معروف و نهی از منکر را که دستوری جامعه ساز است از فروض و واجبات قرار داده و به عنوان یکی از فروع دین مطرح ساخته است.

این فریضه خود مرتبه‌ای از جهاد است. لذا برخی فقها آن را در ادامه و از لواحق کتاب جهاد قرار داده‌اند.

کلمه‌ی «معروف» فقط شامل واجب و کلمه‌ی «منکر» فقط شامل حرام است، و لذا امر به معروف فقط در کارهای واجب، و نهی از منکر فقط در کارهای حرام، واجب می‌شود. بر همین اساس، امر به مستحب و نهی از مکروه واجب نیست بلکه مستحب است.

در مورد وجوب آن، برخی وجوب این فریضه را شرعی می‌دانند به آیات و روایات و استدلال می‌کنند و برخی هم می‌گویند وجوب آن عقلی است و از باب قاعده‌ی لطف واجب گردیده است؛ بدین معنا که امر به معروف و نهی از منکر در انجام واجبات و ترک محرمات یک لطف از ناحیه‌ی خداست و در علم کلام ثابت شده است که لطف بر خداوند واجب است تا غرض از تکلیف حاصل گردد. در این که این وجوب، عینی است یا کفایی اختلاف است؛ عده‌ای از فقها با استدلال به عموم آیات و روایات وجوبش را عینی می‌دانند، و در مقابل، عده‌ای دیگر استدلال به این آیات را با توجه به وجود معارض در اثبات مطلوبشان کافی ندانسته و این گونه استدلال نموده‌اند که غرض، انجام واجب و ترک حرام است بدون این که

مباشرتا از کسی خواسته شده باشد، لذا با حصول غرض تکلیف ساقط می‌شود.

اما تعلق وجوب به آن شرایطی را می‌طلبند که عبارتند از: «علم و شناخت نسبت به واجب و حرام»، «احتمال تأثیر داشتن امر یا نهی نسبت به فاعل منکر»، «احتمال تکرار فعل توسط فاعل منکر»، «وجود مفسده و ضرر جانی یا مالی برای امر یا ناهی». پس از وجوب هم، امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد که یکی انکار با قلب است که به هیچ عنوان از مکلف ساقط نمی‌شود. مرتبه‌ی بعد باز داشتن با زبان و مرتبه‌ی سوم جرح و ضرب است؛ البته در جایی که انجام امر به معروف و نهی از منکر مستلزم خون‌ریزی باشد اذن امام لازم است و بدون آن، انجام این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر ممکن نیست.

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در کتب فقهی

برخی از فقها مبحث امر به معروف و نهی از منکر را در کتب فقهی خود بعد از پایان کتاب جهاد به عنوان یک کتاب مستقل قرار داده‌اند. برخی دیگر مانند شهید اول در کتاب لمعه آن را در ضمن کتاب جهاد و در قالب یک فصل آورده و کتاب مستقلی به آن اختصاص نداده‌اند.

«این بحث را ابتدا محدثین مانند کلینی در کافی ج ۵ و به تبع ایشان فقها در دنباله‌ی مباحث جهاد و جزء فصول آن کتاب قرار داده‌اند؛ به این لحاظ که خود یک نوع جهاد و مبارزه در راه خدا به شمار می‌رود و در حدیث نبوی آمده است: «ان افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر»^۱ و به تعبیر

۱- کلینی، کافی، ج ۵ ص ۶۰.

دیگر، جهاد دارای مراتبی است همان‌طور که امر به معروف و نهی از منکر چنین است. آخرین مرتبه‌ی آن سه، جهاد مصطلح است که در آن شمشیر به کار می‌رود و سایر مراتب آن، امر به معروف و نهی از منکر اصطلاحی است و در هر حال، هدف از هر سه امر، نشر حق و عدالت و طاعت، و جلوگیری از ستم و معصیت است.^۱

مطلب دیگر که باید به آن اشاره نمود این است که بیشتر علما مانند علامه حلی در کتاب *تذکره وقواعد*،^۲ امر به معروف و نهی از منکر را به همین اسم عنوان کرده‌اند، ولی بعضی مانند شهید اول در کتاب دروس از آن تحت عنوان «*کتاب الحسبه*» بحث کرده‌اند.^۳

«سر این اختلاف در تعبیر این است: آنان که به طور مستقل امر به معروف و نهی از منکر را مطرح ساخته‌اند ممکن است نظرشان شدت اعتنا به شأن و اظهار اهمیت به این دو واجب در اسلام باشد؛ چنان‌که از قرآن مجید و احادیث شریفه، تأکید و وجوب آن معلوم می‌شود، و اما آن‌که در طی کتاب *حسبه* ذکر کرده‌اند برای این است که آن دو واجب، از جمله اموری است که حتماً باید اقامه شود و تعطیل آن جایز نیست؛ چه، آن‌که امور حسبی اموری است که نباید زمین بماند و هر کسی باید در انجام آن بکوشد و اقدام کند.»^۴

۱- ترجمه الجمل و العقود فی العبادات، ص ۳۷۷.

۲- تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۴۳۷، و قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۱، ص ۵۲۴.

۳- الدروس الشرعية فی فقه الإمامیه، ج ۲، ص ۴۷.

۴- النصید، ج ۸، ص ۱۲۸.

معنای لغوی مفردات امر به معروف و نهی از منکر یکی از بحث‌هایی که قبل از ورود به اصل موضوع باید به آن پرداخت آشنایی با مفردات امر به معروف و نهی از منکر است. در تفسیر شاهی مفردات آن به این صورت ذکر شده است:

«بدان که امر عبارت است از طلب فعل از آن حیثیت که فعل است بر وجه عالیت، و نهی طلب عدم فعل است بر وجه مذکور یا طلب بازداشتن از فعل از آن حیثیت که بازداشتن است از فعل بر وجه مذکور علی اختلاف القولین. و مشهور آن است که مراد از معروف، فعلی است که مشتمل باشد بر صفت راجحه، خواه واجب باشد و خواه مندوب، و مراد از منکر، فعل حرام است.»^۱

البته همان‌گونه که در تعریف آمده است در اعتبار علو، یعنی این که شخص امر خودش را در مرتبه‌ی بالاتری از مأمور ببیند یا نه، اختلاف است که مفصل این بحث در کتب اصول آمده است.

اما معروف در لغت به معنای «شناخته شده» است و کلمه‌ی منکر یعنی «ناشناخته». البته تعریف دیگری که بسیاری از علما و از جمله محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام در مورد معروف و منکر آورده اند جامع تر از تعریفی است که در تفسیر شاهی آورده شده است:

«المعروف هو کل فعل حسن اختص بوصف زائد علی حسنه إذا عرف فاعله

ذلک أو دلّ علیه، و المنکر کل فعل قبیح عرف فاعله قبحه أو دلّ علیه.»^۲

یعنی: معروف فعل حسنی است که اختصاص به وصف زایدی علاوه بر حسنش دارد وقتی که فاعلش حسن آن را بشناسد یا به آن راهنمایی شده باشد، و منکر فعل

۱- تفسیر شاهی، ج ۲، ص ۹۹.

۲- شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۱، ص ۳۱۱.

قییحی است که فاعلش قبح و بدی آن را شناخته یا به آن راهنمایی شده باشد (البته توسط شارع).

مرحوم صاحب جواهر الکلام در کتاب خویش آورده‌اند: «المراد بالحسن الجائز بالمعنی الأعم الشامل لما عدا الحرام»^۱ منظور از حسن، جواز به معنای اعم است که شامل واجب، مستحب، مباح و مکروه می‌باشد. و منظور از وصف زائد همان رجحان است که مباح و مکروه را از تعریف خارج می‌کند. به عبارت دیگر، آن صفت زائد این است که انسان به انجام دادن آن کار از ناحیه‌ی شارع مقدّس و نیز از ناحیه‌ی عقل و فطرت دعوت شده است و بنابراین، معروف شامل کارهای واجب و مستحب می‌شود.

و منظور از این که فاعلش آن حسن را بشناسد «إذا عرف فاعله ذلك»، بنابر آنچه شهید ثانی تفسیر کرده‌اند، حسن و قبح عقلی است چرا که این دو به واسطه‌ی عقل شناخته می‌شوند و شهید «دل علیه» را هم برای داخل کردن حسن و قبح سمعی دانسته‌اند؛ با این استدلال که معرفت این دو متوقف بر دال و راهنماست که این دال و راهنما خداوند متعال، نبی یا قائم مقام نبی است. «و أراد بقوله فی التعریف: «إذا عرف فاعله ذلك» الحسن و القبیح العقلیین؛ لأنهما یعرفان بالعقل. و بقوله:

«أو دُلَّ علیه» إدخال الحسن و القبیح السمعیین؛ لتوقف معرفهٔ حُسنهما و قبحهما علی الدالّ، و هو الله تعالی و النبی أو من یقوم مقامه».^۲

و منظور از منکر هم فقط «حرام» ماست و مکروه، منکر محسوب نمی‌شود.

۱- جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص: ۳۵۷.

۲- حاشیهٔ شرائع الإسلام، ص: ۳۲۲.

وجوب امر به معروف و نهی از منکر

آن چه در باب امر به معروف و نهی از منکر اجماعی است، وجوب آن است لکن در دو جهت در آن اختلاف است: یکی این که آیا وجوبش سمعی است یا عقلی، و دیگر این که واجب عینی است یا کفایی.

الف- سمعی یا عقلی

نخست، به معنای سمعی و عقلی توجه می کنیم. که علامه حلی این دو واژه و تفسیر هر یک را این گونه بیان می کنند:

«فقال بعضهم: إنه عقلی، فإننا كما نعلم وجوب ردّ الوديعة و قبيح الظلم

نعلم وجوب الأمر بالمعروف الواجب، و وجوب النهی عن المنكر.

و قال بعضهم: إنه سمعی، لأنه معلوم من دين النبي ﷺ، و قد دلّ السمع

عليهما.»^۱

پس منظور از وجوب عقلی آن دو این است که عقل مستقلا وجوب آن را درک می کند؛ همان طور که وجوب امانتداری و قبیح بودن ظلم را درک می کند وجوب امر به معروف و نهی از منکر را هم درک می کند. و منظور از وجوب سمعی آن هم این است که وجوب این فریضه برای ما از دین پیامبر و روایات آن بزرگوار و جانشینانشان برای ما معلوم گردیده است.

اما به اختصار به دلیل اقوال و تبیین آنها می پردازیم:

سید مرتضی که قایل به وجوب سمعی این فریضه هستند در رد قول کسانی که وجوب آن را عقلی دانسته و به قاعده‌ی لطف تمسک کرده‌اند، این گونه استدلال می کند:

۱- تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۴۲.

«احتج السيد بأنه لو كان واجبا بالعقل لم يرتفع معروف و لم يقع منكر، و يكون الله تعالى محلاً بالواجب، و اللازم بقسميه باطل فالملزوم مثله. بيان الشرطية:

ان الأمر بالمعروف إذا كان هو الحمل عليه و حقيقة النهى عن المنكر هو المنع منه، فلو وجب بالعقل لكان واجبا على الله تعالى، لأن كل ما وجب بالعقل فإنه يجب على كل من حصل وجه الوجوب فى حقه، فكان يجب على الله تعالى الحمل بالمعروف و المنع من المنكر. فأما أن يفعلهما فلا يرتفع معروف و لا يقع منكر و يلزم الإلجاء، أو لا يفعلهما فيكون مخلا بالواجب،^۱

حاصل كلام سيّد مرتضى اين است كه اگر اين فريضه وجوب عقلى داشته باشد معروفى و اگذارده نمى شود؛ يعنى تمام معروفها انجام مى شوند، و منكرى هم واقع نمى شود، و همچنين (با فرض وجوب عقلى آن و ترك آن)، خداوند مخل به واجب مى شود، لازم، يعنى انجام همهى معروفها و عدم وقوع منكر، و مخل بودن خداوند متعال به واجب، باطل است؛ پس ملزوم - كه وجوب عقلى بود نيز باطل است.

بيان كلام سيّد مرتضى اين كه، منظور از امر به معروف و اذار كردن به معروف و منظور از نهى از منكر منع از انجام منكر است؛ پس اگر اين دو بخواهند وجوب عقلى داشته باشند بر خداوند متعال هم واجب مى شوند؛ چرا كه اين وجوب، عقلى است و حكم عقل تخصيص بردار نيست. بنابر اين، بر خداوند واجب است كه به انجام عمل معروف و اذار كند و از انجام عمل منكر نهى نمايد. حال، اگر چنين نمايد معروفى رها نمى شود و منكرى

۱- مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة، ج ۴، ص ۴۵۷.

هم واقع نمی‌شود که در این صورت موجب الجاء و ناچار کردن در تکلیف است؛ یعنی خداوند متعال بندگان را تکلیف به احکام کرده و سپس آنان را وادار و جبر به انجام آن تکلیف کرده است (و از طرفی هم چنین فرضی مطابق با واقع نیست؛ چرا که می‌بینیم در خارج بسیاری از معروف‌ها و واجبات ترک می‌شوند و بسیاری از منکرها هم انجام می‌شوند). و اگر چنین نکنند، یعنی امر به معروف و نهی از منکر نکنند، در این صورت، لازم می‌آید که خداوند اخلال به حکمتش کرده باشد چون لطف برای خداوند از آن جهت که حکیم است واجب است و امر به معروف و نهی از منکر هم از لطف است. پس فرض وجوب عقلی در هر صورت مفسده دارد، لذا وجوب امر به معروف و نهی از منکر سمعی است.

پس از بیان این قول، به بیان اشکال آن می‌پردازیم. علامه حلی چنین اشکال می‌کند:

«و فيه نظر، لاحتمال أن يكون الواجب علينا في الأمر والنهي غير الواجب عليه، فإن الواجب يختلف باختلاف الأمرين والناهين، فالقادر يجب بالقلب واللسان واليد، والعاجز يجب بالقلب لا غير، وإذا كان الواجب مختلفا بالنسبة إلينا جاز اختلافه بالنسبة إلينا وإليه تعالى، فالواجب من ذلك عليه تعالى التوعّد والإنذار بالمخالفة لئلا يبطل التكليف.»^۱

اشکال این است که وجوبی که در امر و نهی بر ما وجود دارد غیر از وجوبی است که بر خداوند متعال است؛ چرا که واجب به اختلاف آمر و ناهی تغییر می‌کند. پس مثلاً در مورد کسی که قادر است، هم با قلب و هم با زبان و هم با دست واجب است؛ اما در مورد عاجز جز با قلب واجب

۱- همان.

نیست. بنابراین، وقتی که واجب به نسبت خود ما اختلاف دارد چگونه نسبت به انسان و خداوند متعال اختلاف نداشته باشد. پس منظور از وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر خداوند، وعده دادن به پاداش و انذار در برابر مخالفت است (یعنی خداوند بعد از آن که بندگانش را تکلیف به احکامی کرده، از باب لطف، وعده‌ی ثواب بر انجام آن تکالیف داده، و وعده‌ی عقاب بر ترک آن تکالیف داده، یعنی انذار و تخویف بر مخالفت تکالیف مذکوره کرده تا این که تکلیف وی باطل و لغو نشود و این معنای امر به معروف و نهی از منکر در حق خداست.) که در این صورت، منافاتی با تکلیف هم ندارد و موجب بطلان تکلیف نیست.

علامه حلی در پایان قایل به وجوب عقلی آن می‌شوند و دلیل آن را لطف می‌دانند، که امر به معروف و نهی از منکر لطف است و هر لطفی واجب است، پس امر به معروف و نهی از منکر واجب است:

«لنا: انه لطف و کلّ لطف واجب، و المقدمتان ظاهران.»^۱

در توضیح این مطلب باید گفت:

معنای لطف انجام هر چیزی است که بنده را به طاعت خدا نزدیک می‌کند و از معصیت دور می‌نماید؛ پس عقل حکم می‌کند بر این که بر خدا از باب لطف واجب است که امر به معروف و نهی از منکر را بر بنده، واجب کند تا غرض که انجام معروف و ترک منکر باشد حاصل گردد. و لطفی که بر خدا واجب است بر دو قسم است، یک قسم کار خود خداوند است مثل ارسال پیامبران و مثل تعیین امام بر مردم، و قسم دیگر کار انسان است؛ پس بر خدا به حکم عقل واجب است آن کار را بر انسان واجب

۱- همان.

کند. و وجوب این کار بر انسان گاهی برای خود انسان است، مثل اطاعت از امام و مثل تعلّم احکام شرع و ...، و گاهی برای غیر اوست، مثل امر به معروف و نهی از منکر. پس در کل باید گفت:

«وجوب این دو امر مورد اتفاق علمای اسلام است و تنها در پاره‌ای از خصوصیات اختلاف کرده‌اند، از جمله در دو جهت ذیل: اوّل مؤلف (شیخ طوسی) و ابن ادریس و برخی دیگر وجوب آن را عقلی و سیّد مرتضی و ابو الصلاح حلبی و عده‌ای دیگر، نقلی و شهید اوّل در متن لمعه آن را عقلاً و نقلاً واجب دانسته‌اند و ظاهراً لزوم ارشاد مردم با وجود شرائط آن به لحاظ این که پایه و اساس اصلاح فرد و اجتماع است و یا لا اقل حسن این عمل را عقلاً نمی‌توان انکار کرد، این که در وفور ادّله‌ی نقلی از کتاب و سنت جای تردید نیست و گویا ثمره‌ی قابل توجهی بر این بحث، مترتب نباشد.»^۱

ب - عینی یا کفایی

حال باید دید این وجوب، عینی است یا کفایی، که باز هم اختلاف بسیاری در آن وجود دارد. در این میان، فقط به بیان کلام جناب شیخ طوسی در الاقتصاد اکتفا می‌کنیم:

«و اختلفوا فی کیفیت وجوبه: فقال الأكثر انهما من فروض الکفایات إذا قام به البعض سقط عن الباقین، و قال قوم هما من فروض الأعیان. و هو الأقوی عندی، لعموم آیه القرآن و الاخبار، کقوله تعالی:

۱- ترجمه الجمل و العقود فی العبادات، ص: ۳۷۷.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱
 و قوله ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۲ و
 قوله فی لقمان ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۳ فی حکایة عن
 لقمان حين أوصى ابنه. ﴿و الاخبار أكثر من أن تحصى و يطول بذكرها الكتاب﴾^۴
 در کیفیت و جوب این فریضه نیز اختلاف است. بیشتر فقها آن را واجب
 کفایی دانسته اند، یعنی با قیام عده ای به آن از باقی مکلفین ساقط می شود و
 گروه دیگری و جوب آن را عینی دانسته اند. اقوی در نظر شیخ، و جوب
 عینی آن است به دلیل عمومیت آیاتی که آورده اند و همین طور روایات
 مربوطه که مدعی شده اند تعداد آن ها بیش از آن است که بتوان شمارش
 کرد.

خالی از لطف نیست که چگونگی استفاده از آیه ی ۱۰۴ سوره ی لقمان
 را برای دلالت بر وجوب عینی یا کفایی از کتاب فقه القرآن مطرح نماییم:
 «قوله مِنْكُمْ من للتبعيض عند أكثر المفسرين لأن الأمر يانكار المنكر و
 الأمر بالمعروف متوجه في فرقة منهم غير معينة لأنه فرض على الكفاية فأى
 فرقة قامت به سقط عن الباقيين. وقال الزجاج و التقدير و ليكن جميعكم و
 من دخلت ليحض المخاطبين من بين سائر الأجناس كما قال ﴿فَاجْتَنِبُوا
 الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ فعلى هذا، الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر من
 فروض الأعيان لا يسقط بقيام البعض عن الباقيين.»^۵

۱- آل عمران / ۱۰۴.

۲- آل عمران / ۱۱۰.

۳- لقمان / ۱۷.

۴- الاقتصاد الهادى إلى طريق الرشاد (للشيخ الطوسى)، ص ۱۴۸.

۵- فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۵۷.

این اختلاف در وجوب از اختلاف در معنای «من» نشأت گرفته است؛ چرا که بیشتر مفسرین معنای «من» را تبعیض گرفته‌اند؛ زیرا آیه‌ی شریفه امر به انکار منکر و امر به معروف را متوجه فرقه‌ای غیر معین از مسلمانان نموده است بر این اساس، به نحو کفایی واجب است، یعنی که هر گروهی به انجام آن قیام کند از باقی گروه‌ها ساقط می‌شود. و زجاج که یکی از نحویین است تقدیر آیه را چنین در نظر گرفته است «که همه‌ی شما باید بوده باشید» و «من» داخل شده است تا مخاطبین را از بین سایرین ترغیب و تشویق نماید، مانند آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی حج. بنابراین، امر به معروف و نهی از منکر از واجبات عینی خواهد بود که با قیام بعضی از دیگران ساقط نخواهد شد.

یکی از قایلین به وجوب کفایی شهید ثانی است که بعد از استدلال به آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی لقمان و این که غرض شارع انجام معروف و ترک منکر و حرام است بدون این که شخص معینی مباشرتاً برای انجام این امر تعیین شده باشد، می‌گوید: در نتیجه، وقتی این دو غرض حاصل شود وجوب برداشته می‌شود که این همان معنای واجب کفایی است. در ادامه، شهید، استدلال کسانی را که وجوب آن را عینی دانسته‌اند نیز بدین گونه پاسخ داده‌اند:

«استدلال به عموم آیات و روایات برای عینی بودن وجوب کفایی نیست؛ چرا که بعضی از آیات و روایات دلالت بر عینی نبودن و برخی دیگر دلالت بر کفایی بودن دارند و لذا تعارض می‌کنند و در این حال همان‌گونه که می‌توان دلیل عینی بودن را ترجیح داد و ظهور آن را گرفت همین‌طور هم می‌توان دلیل کفایی بودن را ترجیح داده و ظهور گیری کرد، لذا عینی بودن توفیقی بر کفایی بودن ندارد و از طرفی وجوب کفایی

برای همه هست و همه مورد خطاب و جواب آن هستند لذا عمومیت آن شامل همه هست و از این لحاظ مانند عینی است منتها با قیام عده‌ای از باقی ساقط می‌شود، لذا جایز است که خطاب آن به جمیع افراد باشد، همان‌گونه که عموم بعض دلایل چنین می‌فهماند.»

کلام شهید ثانی در کتاب لمعه چنین است:

«وجوبهما علی الکفایة فی أجود القولین لآیة السابقة ولأن الغرض شرعا وقوع المعروف و ارتفاع المنکر من غیر اعتبار مباشر معین - فإذا حصل ارتفاع و هو معنی الکفائی و الاستدلال علی کونه عینیا بالعمومات غیر کاف للتوفیق ولأن الواجب الکفائی یخاطب به جمیع المکلفین کالعینی و إنما یسقط عن البعض بقیام البعض فجاء خطاب الجميع به.»^۱

البته نکته‌ای که قابل ذکر است و بسیاری از علما هم به آن اشاره نموده‌اند این است که معروف - همان طور که در تعریف آن گذشت - به دو قسم واجب و مستحب تقسیم می‌شود. بر این اساس، امر به واجب، واجب است و امر به مستحب، مستحب است. و منکر فقط شامل «حرام» می‌شود و لذا نهی از آن واجب است و این مسأله هم اجماعی است.^۲

شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر

در تعداد امر به معروف و نهی از منکر نیز اختلاف است این شروط از سه تا شش شرط را شامل می‌شود.

۱- الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۴، ص ۳۴.

۲- تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۳۹.

شیخ طوسی در کتاب الجمل و العقود للعبادات سه شرط ذکر نموده‌اند که در عبارت زیر ضمن بیان شش شرط به علت اختلاف نیز اشاره شده است:

«و النهی عن المنکر له شروط ستة: أحدها أن یعلمه منکرا، و ثانيها أن یکون هناك أمانة الاستمرار علیه، و ثالثها أن یظن أن إنکاره یؤثر أو یجوز، و رابعها أن لا یخاف علی نفسه، و خامسها أن لا یخاف علی ماله، و سادسها أن لا یکون فیه مفسده، و إن اقتصر علی أربعة شروط کان کافیا، لأنک إذا قلت: لا یکون فیه مفسده، دخل فیه الخوف علی النفس و المال، لأنّ ذلك کلّه مفسده.»^۱

یعنی نهی از منکر شش شرط دارد:

۱. منکر را بشناسد.
 ۲. نشانه‌ای بر استمرار شخص بر آن منکر وجود داشته باشد.
 ۳. گمان داشته باشد که انکار و نهی او مؤثر است یا احتمال تأثیر بدهد.
 ۴. بر خودش نترسد، یعنی ضرر جانی برای او نداشته باشد.
 ۵. بر مالش نترسد.
 ۶. مفسده‌ای برای او نداشته باشد.
- هر چند اگر بر چهار شرط اکتفا شود کافی است، زیرا وقتی گفته می‌شود مفسده نداشته باشد خوف بر جان و مال هم در آن داخل است. شایسته است که اندکی هم به بررسی این شرایط بپردازیم. شیخ طوسی علت اعتبار شرط اول را این گونه بیان می‌کنند:
- «و انما اعتبرنا العلم بکونه منکرا لأنه ان لم یعلمه منکرا جوزّ أن یکون غیر منکر، فیکون إنکاره قبیحا.»^۲

۱- تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۳۹.

۲- الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، ص ۱۴۸.

یعنی: ناهی باید منکر را بشناسد چون اگر آن را شناسد احتمال دارد که آن عمل منکر نباشد و انکار و نهی او از آن عمل خودش قبیح خواهد بود. اما در مورد اعتبار شرط دوم:

«و اعتبرنا الشرط الثانی لأن الغرض باینکار المنکر أن لا يقع فی المستقبل فلا يجوز أن يتناول الماضي الذی وقع، لان ذلك لا یصح ارتفاعه بعد وقوعه و انما یصح أن يمنع مما لم یقع، فلا بد من أمانة علی استمراره علی فعل المنکر یغلب علی ظنه معها وقوعه و اقدامه علیه، فیحصل الإنکار للمنع من وقوعه. و أمارات الاستمرار معروفة بالعادة، و لا يجوز الإنکار لتجویز وقوعه بلا أمانة، لان ذلك یؤدی الی تجویز الإنکار علی کل قادر، و المعلوم خلافه.»^۱

یعنی: غرض از انکار منکر این است که در آینده آن منکر واقع نشود چون برطرف کردن منکر و مانع شدن از آن بعد وقوعش عقلاً صحیح نیست و تنها زمانی مانع شدن از انجام منکر صحیح است که هنوز واقع نشده باشد. پس ناچار باید نشانه‌ای بر استمرار شخص بر آن فعل منکر باشد که آن نشانه برای ناهی ظن غالب ایجاد کند که آن منکر واقع خواهد شد یا اقدام به آن منکر خواهد نمود، و اما نشانه‌ی استمرار هم عرفی است، و جایز نیست نهی از منکر کند به دلیل این که بدون علامت استمرار هم احتمال وقوع منکر هست؛ چون با چنین استدلالی جایز است هر قادری را منع کنیم.

و اما در مورد شرط سوم:

«و اعتبرنا الشرط الثالث من تجویز تأثیر إنکاره لأن المنکر له ثلاثة أحوال: حال یکون ظنه فیها بأن إنکاره یؤثر فإنه یجب علیه إنکاره بلا

۱- همان.

خلاف و الثانی یغلب علی ظنّه أنه لا یؤثر إنکاره، و الثالث یتساوی ظنه فی وقوعه و ارتفاعه. فعند هذین قال قوم یرتفع وجوبه، و قال قوم لا یسقط وجوبه. و هو الذی اختاره المرتضی رحمه الله، و هو الأقوی، لأن عموم الآیات و الاخبار الدالة علی وجوبه لم یخصه بحال دون حال.^۱

یعنی: در احتمال تأثیر، سه حالت قابل فرض است: یا به این که انکارش مؤثر باشد ظن دارد، که در این صورت اجماعاً انکار بر او واجب است یا ظن غالب دارد، که انکارش تأثیر ندارد؛ و یا ظن او در وقوع یا ارتفاع منکر مساوی است، که در این دو صورت گروهی می گویند وجوبش برداشته می شود و گروه دیگر قایلند که وجوبش ساقط نمی شود. قول به عدم ثبوت، قول سید مرتضی است و در نظر مصنف قول صحیح همین است به خاطر عمومیت آیات و این که روایات، وجوب نهی از منکر را مختص به حالی (مانند احتمال تأثیر) نمی دانند.

و اما شروط دیگر:

« فاما إذا خاف علی نفسه أو ماله أو كان فيه مفسدة له أو لغيره فهو قبيح، لأن المفسدة قبيحة.

و فی الناس من قال: مع الخوف علی النفس انما یسقط الوجوب و لا یرج عن الحسن إذا كان فيه إعزازا للدين. و هذا غیر صحیح، لما قلناه من أنه مفسدة.

و الخوف علی المال یسقط أيضا الوجوب و الحسن، لما قلناه من كونه مفسدة، و فی الناس من قال هو مندوب الیه، و قد بیّنا فسادہ.^۲

۱- الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، ص ۱۴۹.

۲- همان.

یعنی: اما وقتی که بر جان یا مالش بترسد یا مفسده ای برای خودش یا غیر خودش داشته باشد پس قبیح است چون که مفسده، قبیح است. و گفته شده: با خوف بر جان فقط و خوب ساقط می‌شود اما از حَسَن خارج نمی‌شود (که قبیح باشد) و این عدم خروج از حَسَن در صورتی است که موجب عزت دین گردد. این حرف صحیح نیست؛ چرا که خوف بر جان مفسده است و قبیح است. و خوف بر مال هم و خوب و هم حَسَن را ساقط می‌کند چون که آن هم مفسده است و علت در بالا گذشت. و گفته اند که در خوف بر مال مستحب است و فساد این قول بیان گردید.

و خلاصه‌ی کلام در مفسده این که: مفسده نوعی قبیح است. بنابراین، جایز نیست جایی که مفسده هست و خوب یا حَسَنی ثابت شود. «و أما المفسدة فإنما اعتبرت لان كونه مفسدة وجه قبح، فلا يجوز أن يثبت معه وجوب ولا حسن بلا خلاف»^۱

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

یکی از مسائلی که تقریباً در تمام کتب فقهی به آن پرداخته شده است مراتب انجام این فریضه است که از مرحله‌ی قلب شروع و به مرحله‌ی ید می‌انجامد. در این باب نیز به ذکر کلام علامه حلی می‌پردازیم:

«مراتب الإنكار ثلاثة»:

الأولى: بالقلب، و هو يجب مطلقاً، و هو أول المراتب، فإنه إذا علم أن فاعله ينجز بإظهار الكراهة، و جب عليه ذلك. و كذا لو عرف أنه لا يكفيه ذلك و عرف الاكتفاء بنوع من الإعراض عنه و الهجر، و جب عليه ذلك ...

۱- الاقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد، ص: ۱۵۰.

الثانية: باللسان، فإذا لم ينزجر بالقلب و الإعراض و الهجر، أنكر باللسان بأن يعظه و يزجره و يخوفه، و يتدرج في الإنكار بالأيسر من القول إلى الأصب.

الثالثة: باليد، فإذا لم ينجع القول و الوعظ و الشتم، أمر و نهى باليد بأن يضرب عليهما ...

و لو افتقر إلى الجراح و القتل، قال السيد المرتضى: يجوز ذلك بغير إذن الامام.

و قال الشيخ رحمه الله: ظاهر مذهب شيوخنا الإمامية أن هذا الجنس من الإنكار لا يكون إلّا للأئمة أو لمن يأذن له الإمام فيه ...^۱
يعنى انكار سه مرتبه دارد:

اول، با قلب است، و آن مطلقا واجب است و اين اول مراتب انكار است. پس اگر ناهي بدانند که با نشان دادن ناراحتيش فاعل منکر، آن فعل را ترک می کند بر او واجب است ناراحتی خود را از فعل او اظهار نماید. و همین طور اگر بدانند اظهار کراهت کافی نبوده و بدانند که نوعی اعراض و دوری از او کفایت می کند همان بر او واجب می شود ...

دوم، با زبان است. پس وقتی فاعل با قلب و اعراض و دوری، ترک منکر نکرد با زبان او را انکار کند به این که او را نصیحت نماید و منع کند و بترساند، و در انکار لسانی هم با نرمی شروع کند و در صورت نیاز از لحن شدیدتر استفاده نماید.

سوم، با دست است. پس در صورتی که قول و وعظ و کلام تند اثری نبخشید، با دست امر و نهی کند به این که فاعل منکر را بزند ... و چنانچه به ایجاد جراحت و قتل نیاز شد، سید مرتضی قائل هستند که قتل و جرح

۱- تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۴۴.

بدون اذن امام نیز جایز است. و شیخ طوسی قائلند که آنچه از بزرگان مذهب امامیه آشکار است این است که این نوع از انکار مختص به امام یا کسی است که از سوی امام در این مطلب اذن دارد.

نتیجه و بحث

آنچه در جمع‌بندی مطلب شایسته است بررسی شود بحث نوع و جوب این فریضه است که اثراتی فقهی به خصوص در مورد اختلاف در کفایی یا عینی بودن بر آن مترتب است.

در مورد جوب سمعی یا عقلی باید گفت که اشکالی نیست که هر دو جوب را داشته باشد، اما عقلی از این جهت که عقلاً این امر و نهی را که مصلحت نوعی برای اجتماع دارد و موجب قوام نظام زندگی جمعی بشر است، تحسین می‌کنند به همین دلیل، امر به معروف و نهی از منکر حسن است پس جوب عقلی دارد، و در مورد جوب شرعی هم که آیات و روایات بسیاری داریم. پس در این صورت، امر شارع، امر مولوی نیست و امری ارشادی خواهد بود؛ چراکه جوب آن را عقل ثابت کرده است. منتها این که بخواهیم بگوییم هر دو جوب را دارد مسامحه در تعبیر است و چون امر شارع در این مورد دیگر مولوی نیست پس نمی‌توان گفت جوب سمعی دارد.

نکته دیگر این که جوب از نوع کفایی است؛ زیرا غرض شارع که مانعیت از انجام منکر و انجام معروف است با قیام عده ای حاصل می‌شود و امر و نهی مجدد بعد از حصول غرض لغو و قبیح است، پس نیازی به آن نیست.

در مورد شرایط جوب هم آنچه فقها ذکر نموده‌اند بعضی موارد در هم تداخل دارند لذا می‌توان شرایط را در چهار شرط خلاصه نمود: اول، عالم بودن به واجبات

و محرمات؛ دوم، احتمال تأثیر؛ سوم، علم به وقوع مجدد منکر؛ چهارم، مفسده‌ای برای آمر یا ناهی نداشته باشد. اعم از مفسده‌ی جانی مالی یا آبرویی و
در مورد مراتب انکار هم در جایی که نیاز به قتال داریم اذن امام شرط است؛ چرا که امام اولی به تصرف در امور مؤمنین هستند. افزون بر این، انجام این عمل بدون اذن امام ممکن است موجب هرج و مرج و القا در مفسده باشد.

توصیه و پیشنهاد

با توجه به این که یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، علم به معروف و منکر است بسیار بجا و شایسته است که خود مقوله‌ی امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از این معروف‌ها به خوبی شناسانده شود؛ زیرا تصور خوب و صحیح از موضوع زمینه را برای اجرای بهتر این فریضه فراهم می‌کند. با یک آموزش خوب در سطح جامعه نسبت به این فریضه، و استفاده‌ی بجا و صحیح از مرتبه‌ی دوم امر به معروف که همان تذکر لسانی است، می‌توان تعبیر «بهترین امتی» را که در قرآن کریم آمده است تحقق بخشید و شهروندانی ساخت که همگی نسبت به جامعه‌ی خود مسؤول باشند. راه پیشنهادی این است که با تربیت کودکان از سن کودکی در مدارس بر مبنای مسؤولیتی که به عنوان یک شهروند دارند و پس از آن با استفاده از نیروی جوانی و به صورت سامان داده شده در مساجد این مسؤولیت را به انجام برسانند. البته اجرای خوب وقتی محقق می‌شود که مبانی و شرایط و مسایل به خوبی برای هر شهروند تبیین شده باشد که اساسی‌ترین کار شروع از همان دوران کودکی و در قالب‌های زیبا و جذاب و کودکانه است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. جرجانی، سید امیر ابوالفتح، تفسیر شاهی، چاپ اول، تهران: انتشارات نوید، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۳. حلی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم.
۴. انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۵. حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذکرة الفقهاء، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۶. حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۷. حلی، محقق نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۸. واعظزاده خراسانی، محمد، ترجمة الجمل والعقود فی العبادات، نرم افزار «جامع فقه اهل البيت علیهم السلام»
۹. راوندی، قطب الدین سعید بن عبداللّه بن حسین، فقه القرآن، چاپ دوم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی - رحمته الله (۱۴۰۵ هـ.ق).
۱۰. شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی، (بی تا)، حاشیة شرائع الإسلام، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه ی علمیه قم.

١١. شهيد ثاني، زين الدين بن علي بن احمد عاملي، الروضة البهية في شرح اللمعة
الدمشقية، چاپ چهارم، قم: مجمع الفكر الاسلامي، ١٤٢٨ هـ.ق.
١٢. طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن، الاقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد،
نرم افزار «جامع فقه اهل البيت عايشي».
١٣. قاروي، شيخ حسن النضيد في شرح روضه الشهيد، چاپ نهم، قم:
انتشارات داوري، ١٤٢٨ هـ.ق.
١٤. نجفي، صاحب الجواهر، محمد حسن بن باقر، (بي تا)، جواهر الكلام
في شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، بيروت: دار الإحياء التراث العربي.

انگیزه‌ی ازدواج

خانم علویان*

مقدمه

ازدواج نه تنها وسیله‌ای برای بقای نسل و تأمین غرایز انسان است بلکه از عوامل ارتقاء روح و کسب درجات معنوی برای کسانی است که با قبول شرایط و ضوابط و مشکلات احتمالی آن به این امر مقدس تن در می‌دهند و به جای افتادن در منجلاب شهوت‌رانی و بی‌مسئولیتی، زندگی پاک و مسئولیتی مقدس را متعهد می‌شوند. متون دینی و مقدس اسلامی جایگاه رفیعی را برای ازدواج قایل است تا جایی که آن را نیمی از دین می‌داند.

واژه‌های کلیدی

ازدواج، عفت، غریزه‌ی جنسی، آرامش.

* - طلبه‌ی حوزه علمی خواهران.

۱- اطاعت خداوند متعال:

اگر انسان ازدواج را به عنوان یک قانون تأکید شده‌ی الهی انجام دهد و قصد قربت داشته باشد، در واقع یک نوع عبادت محسوب می‌گردد. از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمودند:

«ازدواج سنّت من است و هر کس از سنّت من اعراض کند از من

نیست.»

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ «مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد. خداوند گشایش دهنده و آگاه است.»^۱

نکات

- ۱- ازدواج در اسلام، امری مقدس و مورد تأکید است. ﴿وَأَنْكِحُوا﴾
- ۲- ترغیب به ازدواج آسان ﴿وَأَنْكِحُوا﴾
- ۳- ازدواج وظیفه است و فرقی میان انسان‌ها نیست. ﴿مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾
- ۴- فقر نباید مانع اقدام در امر ازدواج شود. ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ...﴾

۲- حفظ دین:

ازدواج زمینه‌ای برای تحت کنترل درآوردن رفتار، دوری و برکناری از لغزش و انحراف، رعایت تقوای چشم، و دست و زبان، و در نتیجه، حفظ دین است.

روایات اسلامی زناشویی را عامل حفظ دین معرفی کرده‌اند.^۱ به عنوان نمونه به ذکر یکی از آنها اکتفا می‌کنیم.

رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْآخِرِ»؛ «هر کس ازدواج کند نصف دینش را حفظ کرده است، پس باید مواظب نصف دیگرش باشد».^۲

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾؛ «ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید؛ اگر تقوا پیشه کنید. پس به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویند»^۳

نکات:

- ۱- اگر تقوا پیشه کنید، در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت و با کرشمه سخن گفتن زن، نشانه‌ی بی‌تقوایی اوست ﴿إِنِ اتَّقَيْتُنَّ﴾^۴
- ۲- غریزه‌ی جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است، ولی اگر از حد بگذرد نوعی بیماری است ﴿الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾
- ۳- برخورد باید شایسته و مؤدبانه و بدون هیچ‌گونه جنبه‌های تحریک‌آمیز باشد ﴿قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾

۱ - قائمی، علی، مقام حیات خانواده در اسلام، ص ۵۳-۵۴.

۲ - وسائل الشیعه، جلد ۱۴.

۳ - احزاب/۳۲.

۴ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

۳- بقای نسل:

ازدواج وسیله‌ای برای بقای نسل، تربیت نسل و تحمل مشکلات آن است. جامعه‌ی انسانی برای بقای نسل نیاز به تولید مثل دارد و به گفته‌ی برخی دانشمندان این نیاز به صورت انگیزه جنسی در نهاد هر انسان به ودیعه گزارده شده و زمینه را برای گرایش زن و مرد نسبت به یکدیگر و آمیزش با هم و در نتیجه تولید نسل فراهم می‌سازد. وجود فرزند از یک سو موجب بقای خانواده و از سوی دیگر عاملی برای احساس کمال است. چنین امری جز از راه ازدواج مشروع و قانونی امکان‌پذیر نیست.^۱

هدف بقای نسل در سایه‌ی زناشویی را در این آیه در قرآن می‌بینیم:

﴿جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ﴾^۲

و نیز در روایات نیز به تولید نسل توصیه شده است. امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: «آن کس که بمیرد و نسلی از خود باقی نگذارد آنچنان است که گویی در بین مردم نبوده است. و برعکس آن کس که بمیرد و نسلی از خود بر جای گذارد آنچنان است که گویی اصلاً نمرده است.»

خداوند می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُكُمْ خَرْتُ لَكُمْ فَأَتُوا خَرَّتْكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «زنان شما، محل بدرافشانی شما هستید، پس هر زمان که بخواهید می‌توانید با آنها آمیزش کنید و [سعی کنید با پرورش فرزندان صالح] اثر نیکی برای خود از پیش بفرستید. و از [مخالفت فرمان] خدا پرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد و به مؤمنان بشارت ده!»^۳

۱- قائمی، علی، تشکیل خانواده در اسلام، ص ۱۹.

۲- شوری/۱۱.

۳- بقره/۲۲۳.

نکات:

- ۱- همسر مناسب همچون مزرعه ای مناسب است چراکه زمینه مناسب، زمینه و شرط تولید بهتر است. ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ﴾^۱
- ۲- بذر و زمین، هر دو در تولید نقش مهمی دارند، زن و مرد نیز در بقای نسل آینده نقش اساسی دارند. (حَرْثٌ لَّكُمْ)
- ۳- غرایز باید جهت خدایی بگیرند. اگر هدف از آمیزش تولید و تربیت فرزندان پاک و ذخیره ای برای قیامت باشد، آن نیز رنگ الهی می گیرد. (قَدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ). در صحیح بخاری آمده است:
«اولیای خدا در آمیزش قصد می کنند که صاحب فرزندان جهادگر شوند.»

- ۴- اگر نسل پاک تحویل دهید، خودتان بهره مند خواهید شد ﴿قَدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ﴾
- ۵- زاد و ولد، هدف اصلی ازدواج است ﴿قَدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ﴾
- ۶- در مسایل جنسی تقوا را مراعات کنید ﴿فَاتُوا حَرْثَكُمْ... و اتَّقُوا اللَّه﴾
- ۷- خواسته های نفسانی باید با تقوا کنترل شود ﴿أَنَّى شِئْتُمْ... و اتَّقُوا اللَّه﴾

۴- ایجاد آرامش:

انسان، موجودی عاطفی و اجتماعی است و نیاز به محبت از نیازهای بزرگ فطری اوست، و ازدواج این نیاز را پاسخ می دهد و موجب آرامش قوای روحی و جسمی او می گردد. زن و مرد در ازدواج از دو بعد از یکدیگر تغذیه می شوند: بُعد روحانی و بُعد جسمانی. ازدواج در بعد روحانی از آن جهت موجب آرامش می گردد که طرفین برای خود همدم و تکیه گاهی می یابند از بُعد جسمانی نیز موجب

۱- قرآنی، محسن، تفسیر نور، جلد دوم، ص ۳۵۵.

می‌شود^۱ که تخلیه‌ی جنسی صورت گیرد و همین موجب آرامش جسمی می‌شود. نیاز روح به کانون آرامش، با اهمیت تر از نیاز جنسی است. همسیر شایسته در پیش آمدهای زندگی، راه وصول به آرامش و سعادت را نزدیک می‌کند. یکی از بناهای پر اهمیت اجتماع، ازدواج و تشکیل خانواده است. در این واحد اولیه‌ی اجتماعی سنگ بنای تعلیم و تربیت نهاده می‌شود و انسان در عرصه‌ی ازدواج به آرامش و تکامل می‌رسد.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید.»^۲

جالب این که قرآن در این آیه هدف از ازدواج را سکون و آرامش قرار داده و با تعبیر پر معنی (لتسکنوا) مسایل بسیاری را بیان کرده است. نظیر این تعبیر در آیه‌ی ۱۸۹ سوره‌ی اعراف نیز آمده است.

یکی از مواهب بزرگ الهی ایجاد همسران است.^۳

به هر حال، این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است و هم از نظر روحی، همچنین هم از جنبه‌ی فردی است و هم از جنبه‌ی اجتماعی. بیماری‌هایی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می‌آید، قابل انکار نیست. همچنین، عدم تعادل روحی و ناآرامی‌های روانی که در افراد مجرد، کم و بیش بر همه روشن است.

۱- منائی، زهرا، مسایل اقتصادی بانوان، جلد دوم، ص ۱۱ و ۱۲.

۲- روم / ۲۰.

۳- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۴۱۲.

۵- حفظ عفت و پاکدامنی

از پیامبر ﷺ نقل شده است که به زید بن حارثه فرمودند:

«ازدواج کن تا پاکدامنی و عفت تو محفوظ بماند.»

ازدواج رفتارها، اعمال انسانی و حتی گفتار و کلام آدمی را تحت قید و بند و کنترل اندیشه در خواهد آورد و به آدمی دید تازه‌ای خواهد داد که در سایه‌ی آن مسایل شخصی و اجتماعی را با ابعاد وسیع‌تری خواهد نگرست.^۱

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾؛ «و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز گرداند...»^۲

گاهی با وجود تلاش و انگیزه، اسباب ازدواج فراهم نمی‌گردد و خواه و ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محدودیت و بدون ازدواج بگذراند. مبادا کسانی که در این مرحله قرار دارند گمان کنند آلودگی جنسی برای آن‌ها مجاز است.

قرآن کریم بلافاصله به این افراد دستور پارسایی می‌دهد. هرچند مشکل باشد. بر همین اساس، می‌گوید: آن‌ها که وسیله‌ی ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند تا خداوند آنان را به فضلش بی‌نیاز سازد.^۳

نکات:

۱- دسترسی نداشتن به همسر، مجوز گناه نیست، صبر و عفت لازم است

(ولیستعفف).^۴

۱- یزدخواستی، حمید، خواستگاری به سبک ایرانی، ص ۴۳.

۲- نور/ ۳۳.

۳- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۶۹۲.

۴- قرآنی، محسن، تفسیر نور، ج ۸، ص ۱۸۲.

- ۲- اگر عفت و تقوا داشته باشیم، خداوند ما را بی‌نیاز می‌کند (و لیستعفف یغنیهم الله).^۱
- ۳- در حفظ عفت و پاکدامنی عمومی، جوانان هم باید خود را حفظ کنند.^۲
- ۴- پاکدامنی و عفت برای زن بهترین ارزش است (ان اردن تحصنا).

۶- پاکدامنی و تکامل:

هر انسانی دارای نقاط ضعف و قوت است و باید تلاش کند نقاط ضعف خویش را در طول زندگی به نقاط قوت تبدیل نماید و نقایص روحی و رفتاری خود را برطرف سازد. زندگی زناشویی چون سرنوشت دو طرف را از ابعاد مختلف به هم گره می‌زند سبب می‌شود که آدمی در برطرف کردن ضعف‌ها و نقص‌های وجودی خود و شریک زندگی‌اش تلاش بیشتری نماید. قرآن کریم^۳ در این زمینه می‌فرماید:

﴿هُنَّ لِيَاسُ لَكُمْ وَاَنْتُمْ لِبَاسُ لِهِنَّ﴾؛ «زنان لباس شما و شما نیز لباس آن‌ها

هستید.»

تعبیر لباس در این آیه بسیار جامع است. می‌توان این دو را چنین مقایسه نمود:

- ۱- نیاز انسان به لباس یکی از نیازهای طبیعی است، نیاز به همسر نیز یکی از نیازهای طبیعی می‌باشد.

۱- همان، ص ۱۸۲.

۲- همان، ص ۱۸۲.

۳- روم/ ۲۱.

۲- لباس انسان را از آفت سرما و گرما محافظت می‌کند، همسر نیز برای انسان چنین نقشی را ایفا می‌کند و در انحراف‌ها و آسیب‌های اجتماعی موجب حفظ او می‌گردد.

۳- لباس عیوب جسمانی انسان را می‌پوشاند و موجب زیبایی و آراستگی ظاهر او می‌گردد، همسر نیز سبب پوشاندن عیوب آدمی می‌گردد و او را زیبا و آراسته می‌نماید.

قرآن کریم، زن و مرد را لباس یکدیگر معرفی نموده است؛ زیرا آن دو با اشتراکی که در زندگی پیدا می‌کنند مکمل یکدیگر می‌شوند و سبب شکوفایی قوای جسمانی و استعدادهای درونی یکدیگر می‌گردند.^۱

نتیجه‌گیری

تمام برکات و آثار که برای ازدواج در صورتی حاصل می‌گردد که ازدواج، ازدواجی سالم و موفق باشد. حال برای این که بتوانیم زندگی خانوادگی و زناشویی موفق و سالمی داشته باشیم باید از معیارها و قوانین والا و متکامل و پیشرفته‌ی شرع مقدس اسلام الگو بپذیریم تا بتوانیم از این آثار بهره‌مند گردیم. در غیر این صورت، زندگی خانوادگی نه تنها چنین آثاری نخواهد داشت بلکه به جهنمی سوزان تبدیل می‌شود که هم دنیای انسان را فاسد می‌کند و هم آخرت او را تباه می‌گرداند.

۱- ملّایی، زهرا، مسایل اختصاصی بانوان، ج ۲، ص ۱۲.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. قائمی، علی، نظام حیات خانواده در اسلام.
۳. مظاهری، علی اکبر، جوانان و انتخاب همسر، انتشارات پارسایان، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ش.
۴. بانکی پور فرد، امیر حسین، حدیث راه عشق، چاپ چهارم، ۱۳۸۶ هـ. ش.
۵. محمودی الیگودرزی، امیر ملک، راهنمای خانواده، چاپ اول، مؤسسه انتشارات مشهور، ۱۳۸۰ هـ. ش.
۶. شلتوت، شیخ محمود، نشر احسان، چاپ اول، ۱۳۸۲ هـ. ش.
۷. رحیمی، عباس، ازدواج موفق، نشر جمال، چاپ سوم، ۱۳۸۶ هـ. ش.
۸. ملایی (کریمی)، زهرا، مسایل اقتصادی بانوان (اجتماعی)، انتشارات ایده گستر، چاپ اول، ۱۳۹۰ هـ. ش.
۹. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۰. قرائتی، محسن، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۱۱. اینترنت، سایت گوگل.

نگاهی به مسأله‌ی حجاب از منظر اسلام

روح الله مظاهری*

چکیده

در این مقاله‌ی پیش رو به اختصار دیدگاه اسلام درباره‌ی مهم‌ترین مسائل حجاب، از جمله حجاب و پوشش که جایگاه ویژه‌ای دارد و همچنین فواید و آثار حجاب، کنترل و محدودسازی نگاه که نقش مهمی در تنظیم روابط زن و مرد دارد مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. از آنجا که پوشش در روابط زن و مرد دارای اهمیت ویژه‌ای است. توجه به پوشش خاص زنان و خودداری زنان از رفتارهای غیرمتمعارف باعث رعایت حریم در ارتباطات میان زن و مرد خواهد شد. در پایان این مقاله به یک نتیجه‌ی کلی پیرامون رعایت حجاب و ارتباط آن با جامعه سالم می‌رسیم.

واژه‌های کلیدی

اسلام، خانواده، حجاب، تربیت جامعه.

* - طلبة حوزه علمیه برادران.

مقدمه

خداوند آفرینش انسان را با پیوند زن و مرد آغاز کرد و آدم و حوا را در کانون خانواده سکنی داد و با این تدبیر، همه‌ی ابعاد بشری و کاروان انسانی را به سوی زوجیت خواند و کمال انسانی را در همراهی و همدلی زوجین در کانون خانواده ترسیم نمود.

قرآن کریم در راستای معرفی تعالیم حیات بخش برای عرصه‌های حیات بشر، آموزه‌های عمیق و همه‌جانبه‌ای را در زمینه‌ی تنظیم روابط زن و مرد ارائه کرده است. جا دارد هریک از این آموزه‌ها از سوی متفکران دینی به ویژه قرآن‌شناسان بررسی و تحلیل شود.

پرسش اساسی این است که خانواده باید چگونه حرکت کند که بتواند برنامه‌های اسلام را در جهت نگهبانی از حریم حجاب عملی نماید و تربیت دینی را به مرحله‌ی اجراء درآورد؟ در نهایت به چه هدفی نائل گردد؟ مقاله‌ی پیش رو در حد توان به این پرسش پاسخ خواهد داد.

فوائد و آثار حجاب و حریم میان زنان و مردان

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابٍ مِّنْ ذٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾؛ «ای پیامبر ﷺ به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آن که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند (به احتیاط) نزدیک‌تر است، و خدا آمرزنده‌ی مهربان است.»^۱

حجاب در لغت به معنای پوشاندن و در اصطلاح شرع ایجاد حریم در روابط با نامحرم مورد معنا واقع شده است.

قرآن کریم برای همهی عرصه‌های زندگی بشر، به ویژه آموزه‌های عمیق و همه جانبه‌ای را در زمینه‌ی تنظیم روابط زن و مرد ارایه کرده است که جا دارد هریک از این آموزه‌ها از سوی محققان و متفکران دینی به ویژه قرآن شناسان و نیز از سوی کارشناسان علوم انسانی بررسی و تحلیل شود. از جمله‌ی این آموزه‌ها، شیوه‌ی تنظیم روابط جنسی است که خود مشتمل بر مباحث متعددی است. قرآن، غریزه‌ی جنسی و کشش زن و مرد را نه تنها هم چون آموزه‌های مسیحیت پلید نمی‌داند، بلکه به آن صحه گذاشته و آن را از نشانه‌های حکمت و قدرت خداوند بر شمرده است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَفِرُونَ﴾؛ «و از نشانه‌های او این که از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است.»^۱

قرآن کریم، علاوه بر ضروری شمردن این کشش و تجاذب برای تداوم نسل بشر و حیات انسانی، بر دو مسأله‌ی مهم تاکید کرده است: نخست، جهت‌دهی و هدایت صحیح این غریزه و جلوگیری از سرکوب آن، و دوم، کنترل و جلوگیری از رها شدن و سرکشی آن. بر اساس حکمت بالغه‌ی الهی، تمامی غرایز و کشش‌ها و تمایلات درونی انسان، ناشی از علم و قدرت بی پایان و بدون نقص خداوند است و خداوند هیچ چیزی را در عالم وجود از جمله در وجود انسان بیهوده نیافریده است. آنچه مهم است

۱- روم / ۲۱.

چگونگی رابطه‌ای است که انسان با هریک از پدیده‌های هستی از جمله غرایز خود برقرار می‌کند. تمایلاتی همچون دوست داشتن علم، ثروت، قدرت، زیبایی و مانند آن‌ها چنانچه در مسیر صحیح به کار رفته و از سرکشی آن‌ها جلوگیری شود، مهم‌ترین ابزارهای انسان در پیمودن پله‌های عبودیت و کمال خواهند بود.

قرآن به منظور جهت‌دهی صحیح غریزه‌ی جنسی، بر ازدواج و ارضای نیاز جنسی و روحی زن و مرد در چارچوب تعهد طرفینی تاکید می‌کند:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَسِيعُ عَلِيمٌ﴾؛ «بی‌همسران خود، و غلامان و کنیزان درست کارتان را همسر دهید. اگر تنگ دستند، خداوند آنان را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد، و خدا گشایشگر داناست.»^۱

از نگاه قرآن، ازدواج یعنی رابطه‌ی زن و مرد در چارچوب پذیرش تعهدات طرفینی که از آن جمله است مسؤولیت پدری و مادری و همسری در زمینه‌های تامین اقتصادی و عاطفی زوجین و فرزندان و حتی سایر پیوندهای خویشاندی که در اثر ازدواج و تولد و تناسل پدید می‌آید. رابطه‌ی جنسی بدون پذیرش چنین تعهداتی منجر به هرج و مرج در خانواده و در پیوند نسل‌ها و پیوندهای خویشاوندی و در نتیجه درهم ریختن نسل انسانی خواهد شد. هرج و مرج جنسی و بی‌بند و باری و گریز از تعهدات طرفینی در ازدواج، زمینه‌ساز انواع تعدی‌ها، بهره‌کشی‌های ناروا، آلودگی‌های اخلاقی، جرم و جنایت و دیگر مفاسد فردی و اجتماعی خواهد گشت که این مقال را مجال پرداختن به آن‌ها نیست.

براین نکته باید تأکید کرد که ازدواج و تشکیل خانواده تنها برای ارضای غرائز جنسی نیست، بلکه اهدافی بالاتر و والاتر بر آن مترتب است. زن و مرد در سایه‌ی خانواده، به مراتبی از تعالی و رشد می‌رسند که به تنهایی قادر بر آن نیستند، پختگی و کسب تجربه‌ی زندگی مستقل و به دور از پدر و مادر و خودباوری و پرورش فرزندان و درک حس پدر و مادر شدن و ده‌ها آثار روحی و روانی و حتی جسمی دیگر از نتایج و ثمرات گسترده‌ی ازدواج و تشکیل خانواده است. قرآن کریم در آیات متعددی بر مسأله‌ی پدری و مادری، تربیت فرزندان و حقوق آنان، شیردهی فرزندان، حقوق والدین، حقوق و وظایف متقابل زن و شوهر و دیگر مسایل خانواده و خویشاوندی تأکید کرده و احکام و آداب فراوانی را در این زمینه‌ها عرضه نموده است که هر یک از این مسایل، خودن یازمند بررسی و تحلیلی مستقل و مفصّل است.^۱

برنامه‌های کنترلی قرآن در زمینه‌های تنظیم و تعدیل روابط جنسی زن و مرد مشتمل بر دستورات و توصیه‌هایی است که می‌بایست به صورت هماهنگ و همه‌جانبه مورد توجه قرار گیرند برخورد جزئی و تأکید بر برخی از آنها و رها ساختن برخی دیگر، مانع از دستیابی به نتیجه مطلوب خواهد گشت. اهم این برنامه‌ها و دستورات را در شش محور کنترل و محدودسازی نگاه، پوشش مشترک میان زن و مرد، حجاب خاص زن، خودداری زنان از حالات و رفتارهای تحریک‌آمیز، خویشتن داری و سرانجام برخورد با انحرافات جنسی و مجازات مجرمین جنسی به اختصار بیان می‌کنیم:

۱- ر.ک: نساء / ۳۵؛ نور / ۳۳- ۱ و احزاب / ۶۱- ۴۹.

۱- کنترل و محدودسازی نگاه

اولین و شاید مهم ترین گام برای پیشگیری از انحراف در روابط جنسی زنان و مردان، کنترل نگاه است. قرآن در این زمینه به زنان و مردان مؤمن به عنوان وظیفه‌ی مشترک خطاب می‌کند که چشمان خود را از اندام‌های یکدیگر بگیرند:

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ... قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ...﴾؛ «به زنان با

ایمان بگو: دیده فرونهند... به مردان با ایمان بگو: دیده فرونهند...»

نگاه، اولین گام تحریک و جلب زنان و مردان به یکدیگر است. در پی نگاه است که زمینه‌ی کشش‌ها و پیامدهای بعدی تا بدترین مراحل فراهم می‌گردد؛ و از این روست که اگر کسانی بر نفس خویش حاکم شده و نگاه را از جذابیت‌های نامحرم بگیرند نقطه‌ی آغاز انحرافات بعدی را از خویشان دور ساخته‌اند.

۲- پوشش مشترک میان زن و مرد

قرآن، اساساً برهنگی را عملی زشت و شیطانی و بر خلاف فطرت انسان می‌داند و از همین روی در شرح و بیان داستان حضرت آدم و حوا و سوسه‌ی شیطان را موجب لغزش آنان^۱ و آشکار شدن اندام‌های جنسی‌شان معرفی نموده است؛ و از آن جاکه آن دو از این حالت برهنگی، ناراحت و منزجر بودند، کوشیدند با برگ‌های درختان خویشان را بپوشانند.

علاوه بر این، قرآن کریم، به عنوان یک فرمان واجب و ضروری، زنان و مردان را فرمان می‌دهد که اندام‌های جنسی خویش را از همه کس (به جز همسرانشان) بپوشانند:

۱- لغزش به معنای ترک اولی است.

﴿وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ... وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾؛ «و مردان پاکدامنی ورزند ... و زنان پاکدامنی ورزند ...»^۱

رعایت این دستور، همان گونه که در آیات مورد بحث بدان اشاره شده است، موجب پاکی روح و پاکدامنی زنان و مردان شده و آنان را از انحراف و کجروی جنسی دور خواهد داشت. متأسفانه بشریت عصر حاضر شاهد عریانی‌های بی حد و مرز و گسترش سکس و پورنوگرافی در بسیار از نقاط دنیای مدرن از طریق ماهواره، اینترنت و دیگر روش‌هاست و پیامدهای ناگوار آن را در تنزل‌های اخلاقی، جرائم و خشونت‌های جنسی، ایدز و دیگر آسیب‌های روانی، رفتاری و جسمی، دامن گیر خویش می‌بیند.

۳- حجاب و پوشش خاص زنان

به دلیل تفاوت‌های روحی و روانی عمیق میان زن و مرد، تحریک‌پذیری آن دو در مواجهه با یکدیگر متفاوت و متنوع است. مردان به شدت از زیبایی‌های ظاهری زنان متأثر می‌شوند، در حالی که زنان چنین نیستند.^۲ از همین روی، قرآن، دستور ویژه‌ای را متوجه زنان ساخته و از آنان می‌خواهد که زیبایی‌های خویش را برای نامحرمان آشکار نسازند: ﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ...﴾^۳ و خمارهایشان^۴ را بر گریبان‌هایشان بیندازند: ﴿وَلِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ...﴾^۵ و جلباب‌هایشان^۶ را به خویشان نزدیک

۱- نور/ ۳۰-۳۱.

۲- ر.ک: مطهری مرتضی، مسأله حجاب، ص ۷۳.

۳- نور/ ۳۱.

۴- پوششی است که سر و گردن را با آن می‌پوشانند.

۵- نور/ ۳۱.

۶- پوششی است بزرگ‌تر از خمار که سر و گردن تا نیمی از بدن و یا تمام بدن را می‌پوشاند.

سازند: ﴿يُدْنِنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبِيْنٍ...﴾^۱ همه‌ی این‌ها موجب خواهد گشت که زمینه‌های جلب مردان به سوی زنان کاهش یافته و بستر انحرافات جنسی در جامعه گسترده نگردد.

۴- خودداری زنان از حالات و رفتارهای تحریک‌آمیز

از دیدگاه قرآن کریم، علاوه بر پوشیدگی زنان و مردان و کنترل نگاه، زنان باید از اموری که سبب جلب توجه مردان نامحرم به سوی آنان می‌گردد خودداری کنند. این فرمان، بیانگر آن است که زنان با حجاب نیز می‌توانند زمینه‌ساز تحریک مردان گردند. بدین معنا که گاه با وجود آن که زن از پوشش کامل برخوردار است، اما حالات او در هنگام سخن گفتن به گونه‌ای است که برای مردان نامحرم از جذابیت خاصی برخوردار است. قرآن نمونه‌هایی از این حالات تحریک‌کننده را متذکر شده است. از جمله به زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین فرمان می‌دهد: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^۲. یعنی همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نباید با دلربایی سخن گویند که بیمار دلان طمع ورزند. و نیز به تمامی زنان فرمان می‌دهد که پاهای خویش را بر زمین نکوبید تا زینت‌های مخفی آنان (خلخال) آشکار گردد: ﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾^۳ طرح چنین مسائلی از سوی قرآن کریم بیانگر آن است که زنان نباید به گونه‌ای با نامحرمان تعامل داشته باشند که زمینه‌ی تحریک و جلب توجه شهوانی مردان گردد؛ خواه با سخن گفتن یا راه رفتن و یا مدل و رنگ پوشش و حتی استفاده از عطر و

۱- احزاب / ۵۹.

۲- احزاب / ۳۲.

۳- نور / ۳۱.

مانند آن؛ چنان که در روایات، زنانی که خود را در برابر نامحرمان معطر می‌سازند و یا لباس‌های بدن نما می‌پوشند، مذمت شده‌اند.^۱

این دستور کلی را می‌توان در آیه‌ی شریفه‌ای که زنان پیامبر ﷺ را از تبرج و جلوه‌گری باز می‌دارد به خوبی مشاهده نمود: ﴿وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولَى﴾؛^۲ یعنی: «زنان پیامبر ﷺ، مانند روزگار جاهلیت نخست (جاهلیت قبل از اسلام) با خود نمایی ظاهر نشوند.» در این آیه، زنان پیامبر ﷺ مورد سفارش قرآن هستند، اما این مساله از جهت اهمیت بیشتر و حساسیت فراوان جایگاه همسران پیامبر ﷺ است و بنابراین، تمامی زنان مسلمان، موظف‌اند از تبرج و جلوه‌گری در برابر نامحرم خودداری ورزند.

۵- خویشتن‌داری

قرآن کریم با وجود همه‌ی آموزه‌های سامان بخش به روابط زن و مرد که ناظر به تامین نیازهای جنسی و جلوگیری از تحریک تمایلات جنسی است، فرمانی مهم و اساسی را در راستای سلامت جنسی جامعه مطرح می‌سازد که عبارت از خویشتن‌داری است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَيْسَتَغْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾؛ «و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند آنان را از فضل خود بی‌نیاز گرداند.»^۳ خویشتن‌داری جنسی، حتی برای کسانی که ازدواج کرده‌اند نیز در مواجهه با زنان نامحرم ضرورتی آشکار دارد و با رعایت این اصل مهم، توان‌مندی درونی افراد در مهار غرائز خویش افزایش یافته و زمینه‌ی بسیاری از کجروی‌های جنسی کاهش خواهد یافت.

۱- ر.ک: حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۳ ص ۳۲۶،

۲- احزاب / ۳۳.

۳- نور / ۳۳.

۶- اعمال مجازات نسبت به جرائم جنسی

همچنان که روش عقلانی بشر در تنظیم امور اجتماعی، علاوه بر وضع قانون و برنامه‌ی حرکت، اعمال مجازات نسبت به قانون شکنان است، قرآن کریم نیز در زمینه‌ی انحرافات جنسی، علاوه بر تعیین مصادیق جرائم جنسی، مجازات‌هایی را قرار داده است که اعمال آن‌ها در کاهش آن جرائم تأثیر فراوانی خواهد داشت. از جمله درباره‌ی مجازات زنان می‌فرماید: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ؛ «هریک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید.»^۱

در روایات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام به موارد فراوانی از جرائم جنسی و مجازات‌های خاص هر یک اشاره شده است.^۲

نتایج و حجاب و پیامدهای مثبت حجاب از نظر قرآن

قرآن کریم آثار و نتایج حجاب و حفظ حریم میان زن و مرد را در چهار موضع مطرح ساخته است و در هر موضع به یکی از آثار اشاره کرده است که البته بیشتر این آثار به یک مفهوم واحد اشاره دارند که از زوایا و منظرهای متفاوت لحاظ شده است. این آثار عبارتند از:

۱- پاکیزگی و رشد

قرآن پس از فرمان به مردان مبنی به فرو انداختن چشم و پوشاندن دامن، نتیجه‌ی انجام این دستور را چنین بیان می‌کند: ﴿ذَلِكَ لِكَيْ تُحْشَرُوا ۖ لَكُمْ فِيهَا نِكَاحٌ ۖ وَأُنْتَبَهتُمْ ۖ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحِيمُ ۗ﴾^۳. این عمل

۱- نور/۲.

۲- ر.ک: خمینی روح الله، تحریر الوسیله، کتاب حدود و القصاص.

۳- نور/۳۰.

موجب پاکیزگی و تعالی آنان خواهد بود.^۱ یعنی کنترل و محدودسازی نگاه و پوشش مواضع خاص، زمینه ساز توانمندی درونی در مردان شده و آنان را از آلودگی های اخلاقی و جنسی محفوظ می دارد.

۲- مصونیت زنان در برابر مزاحمان

قرآن، پس از آن که زنان موم را فرمان می دهد تا جلبابها را به خود نزدیک سازند، آن گاه نتیجه این عمل را چنین بیان می کند: ﴿ذَلِكَ أَدْنَىٰ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِنَنَّ﴾؛^۲ «این برای آن که (به عقیف بودن) شناخته شوند^۳ و مورد تعرض قرار نگیرند بهتر است.»

آیه ی فوق، پوشش مناسب زنان را موجب مصونیت و حفظ آنان از اذیت و آزارهای جنسی مردان مزاحم دانسته است، و این مسأله ای اساسی برای زنان است. زنان همواره خواهان امنیت اجتماعی و مصون ماندن از تعرض و خشونت هستند. یکی از پیامدهای ناگوار بی حجابی و بدحجابی در جوامع امروزی افزایش خشونت ها و آزارهای جنسی مردان نسبت به زنان است.

۳- طهارت قلبی زنان و مردان مؤمن

قرآن کریم، مردان مؤمن در عصر پیامبر ﷺ را فرمان می دهد که هنگام اعلام درخواست چیزی از همسران پیامبر ﷺ این خواسته را از پشت پرده مطرح سازند و

۱- ر.ک: آلوسی سید محمود، روح المعانی، ج ۹، ص ۳۳۴.

۲- احزاب / ۵۹.

۳- ر.ک: طباطبائی سید محمد حسین، پیشین، ج ۱۶، ص ۳۴۰.

از ارتباط رودررو اجتناب کنند. آن‌گاه در بیان فایده‌ی این دستور می‌فرماید: ﴿ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِمْ﴾؛ «این برای پاکی دل‌های شما و آنان [زنان پیامبر ﷺ] بهتر است و موجب طهارت قلوب می‌گردد.»^۱ طهارت قلب در ابن‌جا عمدتاً به پاکی از تحریکات شهوانی زنان و مردان نسبت به یکدیگر باز می‌گردد؛ چنان‌که مفسران نیز به این معنا اشاره کرده‌اند.^۲ بدیهی است هرچه ارتباط زنان و مردان نامحرم کاهش یابد زمینه‌های تحریکات شهوانی و وسوسه‌های شیطانی در قلب‌ها کمتر پدید آمده و درون جان انسان‌ها از پاکی و طهارت بیشتری برخوردار خواهد بود.

۴- ممانعت از طمع‌ورزی بیماردلان

از دیگر آثار حفظ حریم و رعایت دستورات قرآن در زمینه‌ی روابط زنان و مردان، از بین رفتن زمینه‌های وسوسه‌انگیز برای افراد منحرف است. قرآن در این زمینه می‌گوید زنان پیامبر ﷺ با نرمی و خضوع با مردان نامحرم سخن‌نگویند تا سبب طمع‌ورزی بیماردلان نگردند. بنابراین، چهارمین اثر و فایده‌ی رعایت ضوابط قرآنی در روابط زنان و مردان، از بین رفتن طمع‌ورزی اهل‌گناه و معصیت است. این اثر نیز به نوبه خود در پاک‌سازی روحی و معنوی جامعه، نقش اساسی دارد.

از ملاحظه‌ی نکات چهارگانه‌ی مذکور در آیات به خوبی می‌توان دریافت که عمده‌ی این نکات ناظر به پاک‌سازی درون زنان و مردان است. در نتیجه، مراعات حریم‌ها و حفظ حجاب به ایجاد مصونیت برای زنان در برابر تعرضات مزاحمان می‌انجامد.

۱- احزاب / ۵۳.

۲- شوکانی محمد بن علی، فتح‌القدر، ج ۴، ص ۳۴۳.

آثار اجتماعی حجاب

رعایت حجاب و دیگر اصول پیش گفته، آثار و نتایج فردی، خانوادگی و اجتماعی مهمی دارد که هم در مجموعه‌ی فرهنگ و اندیشه‌ی دینی قابل تبیین است و هم تجربه‌ی اجتماعی بشر و نیز دریافت‌های عقل عملی، آن‌ها را تأیید می‌کند. بیان این آثار خود مقاله‌ای مفصل و مستقل را می‌طلبد، اما در پایان این نوشتار تنها به ذکر برخی از آن‌ها و توضیحی اندک درباره‌ی هریک اکتفا می‌شود تا محققان و پژوهشگران ارجمند خود تفصیل این مباحث را پی‌گیری نمایند:

۱. آرامش روانی زنان و مردان

بی‌گمان در شرایطی که زمینه‌ها و بسترهای تحریک شهوت کاهش یافته و پوشش مناسب، همراه با کنترل نگاه و حفظ حریم در روابط اجتماعی، حاکم گردد، به دلیل عدم تحریک شهوت، حتی کسانی که زمینه‌ی ازدواج برای آنان فراهم نیست از آرامش روانی نسبی برخوردار شده و دچار التهاب نخواهند شد.

۲. ارزش و شخصیت زن

زنان در حجاب و عفاف، موجوداتی ارزشمند تلقی خواهند شد در حالی که در صورت برهنگی و بی‌حجابی، اشیائی در دسترس و کم‌ارزش تلقی شده و دست‌های طمع ورز اقتصادی و سیاسی، آنان را به ابزاری در مسیر سودآوری و اغراض خویش به کار خواهد گرفت. تجربه‌ی شیء و وارگی زن در دنیای مدرن بر کسی پوشیده نیست.

خانواده مهم‌ترین جایگاه تربیت و رشد انسان‌هاست. نقطه‌ی آغازین بسیاری از موفقیت‌ها و یا ناکامی‌ها را باید از درون خانواده جستجو کرد. طبعاً وجود خانواده‌ای متشکل از زن و شوهر و فرزندان همراه با پیوندهای عمیق عاطفی، نقش مهمی در موفقیت‌های اعضای خانواده خواهد داشت. برهنگی و بی‌بندوباری در روابط اجتماعی زنان و مردان، زمینه‌ساز ارتباط آسان زنان و مردان نامحرم بوده و امکان تأمین نیازهای جنسی و حتی عاطفی از مسیری جدا از خانواده را در پی خواهد داشت؛ و در نتیجه، تمایل زنان و مردان به همسران خویش کاهش یافته و خانواده دچار سردی روابط والدین خواهد شد. و سردی روابط والدین، علاوه بر ایجاد مشکلات عاطفی در خانواده به خصوص برای فرزندان، سبب خواهد شد زمینه‌ی جدایی والدین فراهم گردد و خانواده در معرض تهدید و فروپاشی قرار گیرد.

به علاوه، به طور طبیعی، در جامعه‌ای که امکان ارتباط‌های کلامی، دیداری و دیگر روابط فراهم باشد، زنان و مردان کمتر احساس نیاز به ازدواج در خود خواهند یافت؛ به ویژه آن‌که ازدواج، تعهدات فراوانی را با خود به همراه خواهد آورد، در حالی که در فضای بی‌بندوباری، امکان تأمین نیازهای جنسی، بدون ازدواج برای افراد فراهم است. این مساله سبب خواهد شد که تشکیل خانواده در معرض زوال قرار گرفته و یا لااقل سن ازدواج به شدت افزایش یابد و در مجموع، محوریت خانواده و روابط عاطفی آن دچار تزلزل گردد. نتیجه این که حجاب و حفظ حریم میان زنان و مردان، نه تنها به استواری و استحکام خانواده منجر خواهد شد، بلکه انگیزه‌ی ازدواج و تشکیل خانواده را تداوم خواهد بخشید.

۴. افزایش توان‌مندی جامعه

بی‌بندوباری و برهنگی و بدحجابی در جامعه، از آنجا که زمینه ساز جلب توجه زنان و مردان به یکدیگر می‌شود، بخشی از انرژی جامعه را به خود اختصاص می‌دهد؛ چراکه مردان و زنان به جای آن که همه‌ی تلاش خود را راستای ارتقای جامعه و ارایه‌ی خدمت به کار برند بخشی از افکار و اندیشه‌ی خود را صرف جنبه‌های جنسی یکدیگر کرده و جامعه دچار استهلاک قوا می‌گردد. با رعایت حجاب و حریم، تمرکز فکری دانش پژوهان در محیط‌های غیرمختلط، بی‌گمان افزایش یافته و دختران و پسران با آرامش و انرژی بیشتری به فعالیت‌های علمی خواهند پرداخت. تجربه‌ی موفق جداسازی دانش‌آموزان و دانشجویان در زمینه‌ی افزایش راندمان درسی، در برخی از کشورهای مدرن اروپایی، گواه خوبی بر این مدعاست.^۱

نتیجه

اسلام اجتماع را در مسیر رشد اخلاقی و تربیتی حرکت می‌دهد و اساسی‌ترین مطلب در این زمینه حجاب فردی است که زمینه‌ساز بقای خانواده و اجتماع و حفظ آنها از ناملایمات و ناهنجاری‌های بشری است. نقش محوری زن در کانون خانواده و اجتماع غیر قابل انکار است. پرداختن به موضوعاتی چون آرامش، پرورش فرزندان، حمایت اعضای خانواده، مقابله با انحرافات، سعادت اخروی، مودت و رحمت، کنترل چشم، پوشش، جلوگیری از تحریکات فردی، وجود مجازات، طهارت، آرامش روانی و غیره در این مقاله ما را به این مهم رهنمون می‌نماید که در نتیجه‌ی توجه به افراد جامعه و فراهم ساختن بستر مناسب برای رشد و تعالی آنان اجتماعی همراه با رشد و سلامت روحی و روانی خواهیم داشت.

۱- ر.ک: مطهری مرتضی، مسأله حجاب.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آلویی، سید محمود، روح المعانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳ش.
۱. زحیلی، وهبه بن مصطفى، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، بیروت، دمشق: دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
۲. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، دمشق - بیروت: دار ابن کثیر، دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴ق.
۳. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۴۱۷ق.
۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۵. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۶. مطهری، مرتضی، مساله حجاب، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۳ش.
۷. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، چاپ سی و پنجم، تهران: صدا، ۱۳۸۲ش.
۸. مکارم شیرازی، ترجمه قرآن کریم، قم: اسوه، ۱۳۸۳ش.
۹. الموسوی الخمینی روح الله، تحریر الوسیله، قم: اسماعیلیان.
۱۰. وندی شیلت و دیگران، ترجمه: فیمینیسیم در امریکا تا سال ۲۰۰۳، معصومه محمدی، تهران: معاونت فرهنگی نهاد رهبری در دانشگاه‌ها.